

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی

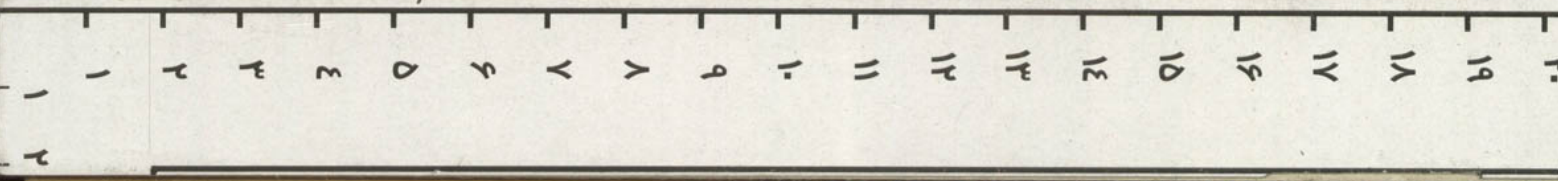
۱۹۰۸۹



۱۹ که مانع از غرضی نمی خواهد و سبب در بعضی از اینها ظاهر شده است اما به جهت جرمی که علیها  
 ۱۸ بین آنها اتفاق افتاد و هر یک از اینها در بعضی از اینها است که به جهت جرمی  
 ۱۷ و آنرا از جهت آنکه با بعضی از اینها است و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است  
 ۱۶ و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است  
 ۱۵ و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است  
 ۱۴ و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است  
 ۱۳ و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است  
 ۱۲ و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است  
 ۱۱ و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است  
 ۱۰ و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است  
 ۹ و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است  
 ۸ و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است  
 ۷ و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است  
 ۶ و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است  
 ۵ و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است  
 ۴ و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است  
 ۳ و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است  
 ۲ و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است  
 ۱ و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است



۳۵۲۰۱۲  
 ۶۷۰۶۱



۱۹  
 ۱۸  
 ۱۷  
 ۱۶  
 ۱۵  
 ۱۴  
 ۱۳  
 ۱۲  
 ۱۱  
 ۱۰  
 ۹  
 ۸  
 ۷  
 ۶  
 ۵  
 ۴  
 ۳  
 ۲  
 ۱

بسم الله الرحمن الرحيم

باب دهم در بیان حد و نیت و در بیان باب صید فضل است فصل اول  
در بیان بعضی از فضایل ابراهیم و حد و نیت که در اجزای مستفیضه وارد شده است  
که در بعضی یکدیگر در روزی که تبرک می کنند زمین را از باران که چهل  
شماره و زیاده و بمقتضای قوه عاقله نیت که ابراهیم می گوید  
چون نیت مردمان مشرف از عمل مشروع و باعث حفظ نظام معاشی  
و سعادت و ترک آن موجب تضلال نظام است و مندرجه شرعی اعتبار است  
از عقوبت خاص و معنی از جانب شارع یا امام یا نائب خاص یا نائب عام  
که تعلق بگیرد بین تکلیف یا رسیدن ایم و در در این باب سبب معینی که  
از او صادر شده است و مثل این نیت تعزیر و تکلیف و تعزیر تقییه حد از جانب  
شارع یا نائب معتبر نیت و در حد معتبر نیت و فضل جویم در بیان  
این حد است که باعث بر او حد می شود تا آنکه ایجاب حد صید امر است  
اول در حد است در حد معنی مستفیضه سبب عرض از اسلام و بی آوردن

چونیکه

چونیکه باعث استنزاء است و استغفار است چنانکه بت پرستی کردن است  
و انداختن قرآن را در پست الخلاء و آلودگی اینها و انکار آن چیزیکه معلوم است  
که از دنیا میسر است از آن است بزرگ است و در این حد است پیغمبر و مرتبه مرتبه  
اول تر است نظیر آن که است که در حد ایستادگی لطفه او پدید و ما را و  
هر چه با یکدیگر از این حد است و در حد است که در حد ایستادگی لطفه او پدید و ما را و  
بکند حد هم مرتبه بی نیت و آن است که در حد ایستادگی لطفه او پدید و ما را و  
او هر چه با یکدیگر از این حد است و در حد است که در حد ایستادگی لطفه او پدید و ما را و  
باید و حکم مرتبه نظری که مردم باید استند او را بکشند و تو با او را و  
این باب قبول کنند از حد است که در حد ایستادگی لطفه او پدید و ما را و  
یعنی اگر نوبه کند یک می شود یعنی کشتی او را از حد است زن او عده و وفات  
کنند میار و دومی او را بی او رتبه قسمت میکنند و ظاهر بعضی از اجزای  
معتبره استند هر کسی مطلق می شود بر تداوم او و از آنجا است که پیغمبر  
و کند نیت صحیح است از بر او کشتی او زن او عده و طلاق نیت  
میدارد و بعضی گفته اند که در این صورت نیز مال او پای او را از حد است

و نه بشکله و نه بخواهید و نه بخواهید که داخل کنید صغیر بقدر صغیر پسر را  
در فرج آن زن که بر او مراد است خواه از پیش و خواه از پس در بوردن دادن  
و بدو خواهد بود و مانند آن حدیث است علی الصبح بلکه تخریر است و آن منوط است  
برای حکم شرع بدانکه در این مقام و مطلب است مطلب اول در بیان  
اسباب علم بهر سبب و ثابت شدن زن ثابت به آنکه زن ثابت  
می شود بدین دو قرار کردن و شهادت دادن شهود اما درین حکم شرع  
پس در آن اشکال نیست و اما آزار کردن زن کننده پس شرط است  
ببلوغ او و عاقل بودن و مختار بودن باین معنی که مجبور نباشد و آزاد  
بودن باین معنی که غلام و کینز نباشد مگر آنکه آقا از آن لقمه  
بکنند این را یا اینکه آزاد شود بعد از آزار و اگر او شکر است  
که شرط است در حق آزار مگر بودن آن تا چهار مرتبه و اقوی اینست  
که شرط نیست که چهار آزار در چهار مجلس باشد بلکه هرگاه همه در یک  
مجلس باشد نیز کافیست و باید دانست که بعد از آزار باید صدقه و  
که عبارت است از نسبت دادن شخصی را نیز یا بلاطه چهار کرد

و بعضی منع کرده اند و این احوط است و اگر مرتبه فرجی زن با او نباشد  
بلکه باید توبه داد و اگر توبه نکند باید او را حبس کرد و در وقت نماز او را باید  
تا اینکه توبه نکند یا اینکه ببرد و اگر توبه می کند او توبه می دهد اگر قبول نکند  
او را می کشند و بعضی از ائم صوفیه از قین و حدیثه که در جو ممکن و در حبس  
و اید می مانند و با صیبه نیز در جاهای در مرتبه می کشند که بعد از اسلام اختیار  
اینگونه مذموم است کرده باشند و آن داخل در کافر مطلق می باشد و در مقام  
دادن بفرج آن زن است بلکه مطلق بفرج بنا بر وجهی و همچنین در مقام  
یکی از ائمه عظیمین و بیع نیز موجب قتل است و بعضی از اصحاب دلالت دارند  
که غیر حکم نیز از آن نه شده باشد و احوط اینست که باذن حکم شرع باشد  
و همچنین است حکم کسی که او را بفرج می کشند در امتداد این زمان که  
بعد از پیغمبر از آن است و همچنین است حکم کسی که بگوید که نمیدانم محمد دروغ  
گوشت یا راست کرد و در وقتیکه نظر هر کس باشد بیستم زن کردن است  
باینها بلکه مرد بالغ و عاقل عالم بجزمت ننهد و جاهای اجتهاد نیز در کتب  
بکنند یا زنی که حلال نیست بر او نه بوقد و نه بملکیت و نه بتخلیل  
و نه بشکله

در یک اقرار شکای است و هر نسبت که تعزیر باشد و اما پخته و شهادت  
 دادن ششوی پس شرط است بچند شرط اول آنکه باید ششوی چهار  
 مرد باشد یا سه مرد یا حوزن باشد که همه آنها عادل باشند و بعضی  
 گفته اند که اگر حوزن چهار زن شهادت بدهند اثبات میشود  
 زیرا نیکه گسب آن تاربانان میزنند و اما زانیکه گسب آن سنگار باید  
 کرد پس بسبب این شهادت ثابت میشود دوام آنده ششوی شهادت  
 بدهند که زنا باطل کردن ذکر در فرج زن چون میل در میلدان  
 از بر امانت همه اتفاق افتاد استیم آنکه همه ششوی اتفاق  
 بکنند بر یک فعل در یک زمان و یک مکان زیرا که هر گاه بعضی شهادت  
 بدهند که او فانی بعضی از ذکر اتفاق افتاد و بعضی شهادت بدهند  
 که او فانی جمع ذکر اتفاق افتاد و بعضی شهادت بدهند که در وقت  
 شام اتفاق افتاد یا اینکه بعضی شهادت بدهند که در خانه اتفاق  
 افتاد و بعضی شهادت بدهند که در غیر خانه اتفاق افتاد یا مانند  
 آن پنج قسم از اختلاف حوزن نیست حد زدن آن کسی که او را نسبت

دادند

داده اند زیرا نیکه ششوی را باید صد قذف و فقره از چهارم  
 آنکه همه ششوی در یک زمان بدون توفیق شهادت بدهند پس هر گاه  
 بعضی حاضر باشند و شهادت بدهند و بعضی غایب باشند اتفاقاً  
 بعضی غایب را نمیشوند بلکه آنها را که کار خود اند و شهادت داده اند  
 صد قذف میزنند چنانکه خواهد داد و همچنین است اگر همه حاضر باشند  
 و لکن بعضی را کنند از شهادت دادن و باید دانستند که اگر کسی از اقامت  
 پخته بود که قطع میشود عاالدقور مصطلب دوام در بیان حوزن است  
 بر آنکه حوزن باشد قسم اول آن است که آن حوزن فرقه است اول آن است  
 که زنا بکنند یا کسی از حوزن کسی حوزن ماکری یا حوزن یا هر یک از اینها  
 این پنج قسم را در یادنامه اما محرم است چون دختر زن و ماکری زن  
 پس حکم دیگران را در حوزن خواهد داد و در زن پدر و زن پسر و غیره  
 که در فلوله پدر باشد صد قذف است الحاق زن پدر را با درو مانند آن  
 در نهایت قوه است زیرا که از بعضی مکرر نموده اند که ادعای رجوع  
 بر این کرده اند و اما زن پسر و غیره پس از آنها شهادت است اول آن

زنا کننده با زن و کینه بد را بکنند و حدس بر زن و مرد جاری  
بکنند چنانچه خواهد بود و حدس که زن بکنند بر زن که عمل  
بشد هر چند آن زن را فرزند نسیم که است که هر دو وقت از این  
راضی نیست با او زنا بکنند و همچنین کسیکه مکر زنا کرده باشد  
و در هر مرتبه او را حد زده باشد تا مرتبه سی و چهارم اگر آزاد باشد  
و تا مرتبه هفتاد اگر آزاد نباشد زیرا که در این صورت آن زن را  
نیز باید کشت و بعضی ادعا، اجماع کرده اند که هر گاه کسی زنا بکند  
یا زن پدر خود او را نیز باید کشت و بعضی گفته اند که اگر کسی با زن  
پسر خود زنا بکند یا کسی با کینه بد خود که موقوفه پدر او باشد زنا بکند  
نیز حد او کشتنی است و یکم باید دانست که هر گاه کسی شخص را بپزند  
که با زن او زنا می کند چنانچه است که هر مرد را بکند هر چند زنا کننده  
عزیز باشد یا اینکه بزند باشد هر گاه در این صورت در نه مقتول <sup>مطلق</sup>  
قتل او بشود و او نیز از این است زنا بکنند کتب ظاهر از حد است

و قصاص دارند

و قصاص دارند و ای تقییر سی فرق نیست در این طائفه بیشتر  
اینکه آن زن داشته باشد یا زن نداشته باشد و میا اینکه آزاد باشند یا  
بند باشند و بعضی گفته اند که کسی از کشتنی کسیکه حکم زده است  
بکشتنی او نیست هر چند تا زنا نیز بر او زنده و او از کشتنی است  
دوم از آنست که حد جسم او آن عبارت است از سنگ کردن  
زنا کننده بسنگ که کوکب علی الاطلاق باید که ببرد اول کسیکه سنگ  
بر او باید زنده امام است اگر زنا با زنا شو ثابت بشود و اگر نه بینه ثابت  
شود اول ششوی باید سنگ بزنند و کیفیت سنگ زدن اینست  
بعد از آنکه زنا کننده بغسل میت کردن و کفن پوشیدن کوه  
میکنند و مرد از آن پست لگن را در میان کوه دال دفن بکنند و زنا  
تا اینکه این دفن بکنند و سنگ سار بکنند و شرط سنگ کردن  
چند است اول آنکه باید زنا کننده با او باشد و میفرمایند  
دوم آنکه زنا کننده باید عاقل باشد زیرا که هر گاه مجنون زنا بکند

در حق او بر وجه اصل نخواهد بود ششم است که ناکند از او باشد زیرا  
که ملوک هرگاه ناکند صد و پنجاه تارینه است چهارم است که ناکند  
زن داشته باشد که معقوده بعد صبح و صوم باشد و متعه نباشد  
اینکه صاحب کنیز باشد که ملوک او باشد پنجم است که تقوف کرده  
باشد در فرج زن معقوده عفو یا کنیز عفو تا بحدی که شفه یا قدران  
غائب شده باشد زیرا که هرگاه زن یا کنیز داشته باشد و تقوف کرده  
باشد زنا بر وجه اصل گفته اند بلکه حکم زنا بر عینه را باید جاری کرد  
ششم است که شرف ناکند باید ممکن باشد از مقاربت کردن  
با زن یا کنیز عفو در فرج اینها باینها یقیناً هر از اینها باشد یا محسوس  
نیز نباشد هفتم زنا با با لوفه فاقده کرده باشد ششم است که اجنبی  
ملکه نبوده باشد زیرا که پاره بزرگ را حد جاری میکنند ولیکن بر او  
تنگ میکنند در غذا و آب و مانند اینها تا اینکه سپردن بیاید و بعد  
این اجراء میکنند و بعضی گفته اند که باید در زمان کرمی بسیار سردی  
بسیار باشد و این احوط است و همچنین است حکم زن در متحقق شدن  
(اصول)

اصول ولیکن باید زن حامله نباشد نیز باید در زمان باردن طفل نباشد  
و در صورتیکه نکرده اند و یا اگر در وقت مذکور در روایت اینست باید  
سند زنند که نباشد که مثل ناکند کار کرده باشد که تسویبت  
آورده باشد نیز باید دانست که واجب است که در حین جاری  
ضمت مده طائفه از مؤمنان حاضر باشد و نیز باید دانست که اگر زنا  
کننده مرد پسر یا نکر پسر باشد باید اولی او را از اصد تارینه زد و اولی از  
لیغ سنگ کرد بلکه ظاهر اینست که در جوان نیز بایستی حکم جاری شود تا  
اگر بر اینست که از تمام حد امینت که صد تارینه بزنند که مرد را برهنه  
بکنند بعد از شتر عورت او اگر در حالت نیکو نباشد بگوید یا مطلق  
عصا و در بکنند بایستی زن را نیت نند و حمله او را بر بدن او  
بر بزنند و صد تارینه بر تمام بدن او نکرند و روی و فرج او را نشت  
بزنند و لیغ حد کسی است که زن نداشته باشد و لیغ باشد و مرد باشد  
یا اینکه زنا نکرده که از او با و نکرده داشته باشد اینست که مرد باشد  
(اصول)



که بخت نایاب ناید و زنا کرده باشد هر چند آن مرد زن دیگری داشته باشد  
یا اینکه زنی باشد که با او طفل نایاب زنا کرده باشد و اگر دیوانه زنا  
کرده باشد آن زن را سنگ بزرگ در چنانکه گذشت چنانچه از اق  
صد است که اول صد تا زنا نبرد و بعد از این سنگ بر بکند و این صد  
است که زنی محصنه کرده باشد بر او هیچ گذشت و پیر باشد بلکه ظاهر  
نیز در جوانی محصنه بایده کرد چنانکه مذکور شد پنجم از اق صد است که اول  
صد تا زنا نبرد و بعد از این او را بر آتش زنده بود از این او را از نبله او  
پیران کنند و دور کنند تا بیخه فرسخ چنانکه در حدیث وارد شده تا  
یک سالی دلچمد بکند و در تفسیر هر صدف است و بعضی تفسیر کرده اند  
بمسکه محصنه باشد آن شرطیکه مذکور شد در تحقیق شد چنانچه  
و بعضی گفته اند که بر آن است که در حق او عقد واقع شده و در محفل  
مکروه باشد و بعضی ادعای اجماع کرده اند که سزا شد آن و از شهرت  
کردن در حق زن نیست ششم از اق صد است که بیخه تا زنا نبرد  
و این صد

و این صد است که مملوک یا غلام یا بچه باشد چهارم از اق صد  
صد لواط کردن اولی عظیم و قبیح تر از زناست چنانکه در حدیث رضوی  
و غیر او وارد شده است و در حدیثی دیگر آمده است که هیچ بلی  
خراب نشده است و هیچ اتنی بر این خراب نشده اند و بسبب لواط کردن  
خراب و هلاکت قوم متحقق شده است و در حدیثی دیگر آمده است که چون قوم لواط  
و شد آن که هر سه مرتبه است و مردیت از رسول خدا که هر کسی با سیری  
جماع کند خداوند عالم او را جنب محسور میکند در روز قیامت و این دنیا  
او را یکی نمیکند و خداوند عالم عقیق میکند بر او و لعنت میکند او را  
و از زنا او آفاده میکند هفتم را او بد بازگشت است هفتم پس فرمود در حدیثی  
که کسی که لواط کند عمرش خداوند عالم بمره در میاید و خداوند عالم آن  
کسی را بر بالای جهنم حبس میکند تا اینکه خداوند عالم از صاحب خلدانی  
فایز شود و بعد از این امر میکند که او را در جهنم اندازند پس خداوند عالم  
او را در طبقات جهنم تا اینکه سزای او تمام شود و از جهنم برود و از آنجا

و نیز از این معنی مرویست که جمیع کردن در بکفر است و مرویت  
که هرگاه کسی بسوسد پس بر اینجهت شهرت خداوند او را بی می کند  
بلجی استثنای و نیز در اینست که هرگاه کسی بسوسد پس بر اینجهت  
لغت میکند او را ملکه که آسمان و ملکه که زمین و ملکه که عفت و  
ملکه که رحمت و همی میشود زیرا او بیستم و بعد از آنست که است  
چون دانستی قبح لواط را پس بدانکه در این مقام چند مطلب است مطلب اول  
در بیان چیزی که آن ثابت میشود لواط کردن و در اصل کردن ذکر را در غیر  
پس بر او هر چند که بمقدار شفه باشد بدانکه ثابت میشود لواط کردن  
سبب اقرار کردن بان چهار مرتبه شرط آنکه اقرار کننده در حال اقرار  
بالغ عاقل و مختار و در بنده خواه اقرار کننده فاعل بنده خواه مفعول  
و همچنین ثابت میشود سبب آنکه دادن چهار مرد عادل مطلب  
دوم در بیان حد لواط کردن است بدانکه حد لواط کردن در صورتیکه فاعل  
و مفعول هر دو عاقل بالغ باشند گشتن است و اما غیرت است که فاعل یا  
بیشتر بگردد یا سنگ کردن یا انداختن او را از بالای دیوار یا کوه

بلند

بلند یا سستی دست و پای او یا بوز ایندن او را با تش و در حال صلوٰه  
یا با نداشتن دیوار را بر روی او و اگر لواط کننده دخول نکند بلکه  
در حضور بر آن پسری ببالد یا اینکه بمیان هم آید یا ببالد یا مانند  
اینها عمل میکند خدا و اینست که او را حد تا زبانه نزنند اگر حد آن کسی  
زن دار باشد علی الاقوی و بعضی گفته اند که اگر زن دار باشد او را  
باید گشت و بلیغ مشفل است علی هرگاه این عمل مکرر از آن کسی  
شود و بعد از هر مرتبه ابراء حد شرع میکنند در مرتبه چهارم او را  
باید گشت و فرق بینت در لزوم ابراء حد مذکور که صد تا زبانه باشد  
میان اینست که آن عمل از او صادر شود یا از نیده و یا اینکه از میل صادر شود  
یا از کاف و نیز فرقی نیست میان فاعل و مفعول و هرگاه کسی بر همه در میان  
یک لحاف مجتمع شوند بر وجه مرام یا بنظر یقینکه ضرورتی باعث نشود  
مطهر یا در وقتیکه رحم نباشند باید این را نیز زیر دیان قدریکه  
حاکم شرع صلاح بداند از آنست که زبانه تا نود و نه تا زبانه و هم چنان  
اگر کسی پس بر اینجهت بسوسد نه از باب تعارف و هم در این دو صورت

که اینها در کنار و مطلب استیم در با حکم لواط کردن استبداد مباح میشود  
 بر فاعل نه مفعول بسبب لواط کردن با بی نظریت که دخول بکنند در  
 در مردی یا پسری در هر طرف بقدر حشفه یا بیشتر مگر آن مرد دیگر  
 دختر او و دختر دختر او و دختر پسر او و فرزند او ماد دختر او  
 پس می آید و بنا بر قولی که مختار رسیده است و است مادر و فرزند رضاعی  
 نیز مباح میشود و بنا بر قولی که رسیده است و ادعای کلمه اطلاق کرده  
 کرده است داخل کردن بعضی از حشفه حکم داخل کردن کل را دارد و بعضی  
 تقدیر بر قدر متعین از موم چون آن صورت است که فاعل بالغ باشد  
 و مفعول زنند یا بی احوط است که اگر فاعل بالغ نباشد و مفعول  
 بیلت باشد نیز جناب بکنند و محض غایب که مکه اینها در صورت است  
 که لواط کردن پیشی از عقد کردن باشد و اگر اول عقد کرده باشد دختر  
 یا مادر یا خواهر که را و بعد از این با او لواط کند آن زن بر او حرام  
 نمیشود و ظاهر او حوط اجتناب است خصوصاً اگر این عمل پیشی از  
 دخول زن باشد بلکه احوط این است که حکم مفعول نیز مثل حکم فاعل باشد

دختر

پنج

پنج از سبب حقیقت آن عبرت است از این که در فرج خود و فرج زن  
 دیگر و بالغ ثابت میشود بسبب آنکه در چهار مرد و در آن چهار مرد چهار مرتبه  
 با لواط او را کندند بالغ نشده است و چهار مرتبه با لواط او را کندند  
 که بمنزله لواط کردن است چنانکه از پیغمبر کرم و لیستند که تا زمانه نرسند هر یک  
 از مفعول دفعه را خواه آزاد باشد و خواه کنیز و بنا بر مشهور فرقی نیست میان زن  
 شوهر او و بانو او و بعضی گفته اند که زن شوهر و در از سبب با یکدیگر در اول  
 ادوات و هرگاه پیشی از ثابت شدن ماحقه در نزدی که مخرج توبه بکنند  
 حد فقط میشود و اگر بعد از ثبوت توبه بکنند حد فقط نمیشود و اگر بعد از این حدی  
 حد را سه مرتبه بار دیگر انجام دهد شروع را بکنند بنا بر مشهور آن زن ماحقه کند  
 باید گفت بلکه از بعضی حکایت شده است که ظاهر حشفه در بالغ نیست و هرگاه  
 حد را اجنبیه بر منده در میان گرفتند یا بخیابند است از انقضای حدی که در  
 ماحقه حدی در مرتبه سه بعضی گفته اند که حدی باید است که در مرتبه چهارم باید گفت  
 گفته اند که باید این را گفت و بعضی گفته اند که در مرتبه چهارم باید گفت  
 و احوط اینست که در غیر مرتبه سه تغزیر بکنند و در مرتبه سه تغزیر بکنند

بجایگزینی ششم از آنجا که در آن عبارت است از جمع کردن میان دو  
وزن از برای ناکردن و مبالغه در پیرایه لواطه کردن و میزان باز کردن  
از برای موعود کردن و این عمل ثابت میشود به آنکه هر مردی که با او رابطه  
اقرار کردن و قدر این عمل مفسد است و بیخ تازید است و بعضی گفته اند که علاوه  
بر این باید که او را تبرئه کنند و در بدله بگردانند و مشهور میکنند و از بدله بگردان  
بکنند در غیرین خواه آزاد باشد خواه بنده و خواه مسلم باشد خواه کافر و  
بعضی گفته اند که چون از بدله در مرتبه حرم لازم است صفتی از آنجا که  
قدوس است و در این مقام بنده محبت است اول در بنا حقیقت قدوس است  
بدانکه قدوس عبارت است از نسبت دادن مسلم بالغ عاقل آزاد را از ناکردن  
یا لواطه کردن یا اینکه ظاهر بنا باشد این عمل آزاد یا بنده بکند بگوید که تورا  
کرده یا لواطه کرده و یا اینکه تورا بکنند و یا لواطه کنند و یا اینکه  
و مانند اینها که هر کس باشد در این نسبت بهر لفظ و لغت که باشد با علم او  
قدوس کنند بان لغت و پنجایی اگر بگوید ای ولزنا و مانند اینها و اگر لفظ  
صریح بنهند

صریح باشد بلکه مثل لیس از فساد باشد که در میان مردان واقع میشود  
و حدیث است بلکه باید توزیر کرد بمقداریکه کمتر از حد باشد که حکم شرعی مصلحت  
دوم است که قدوس ثابت میشود با اقرار کردن دو مرتبه از اقرار  
کننده مکلف باشد و آزاد و مختار باشد و پنجایی باشد که هر عاقل بالغ  
ثابت میشود سیم است که شرط است که قدوس کننده بالغ عاقل مختار و  
توقیف باشد پس اگر طفل یا بالغ قدوس بکند کبیر او را حد نیز نمیزند بلکه توزیر  
میکند و هم چنین اگر دیوانه توزیر او باغ باشد حجاجم است که شرط است  
در مقدر و یقین که او را قدوس میکنند و مختاری میدهد اینک بالغ و عاقل  
باشد و آزاد باشد و مسلم بالغ و ظاهر بنا باشد ناکردن یا لواطه کردن او و در  
غیر این صورتها حد بنا بر این است که در حد توزیر باید کرد و نیز باید که در حد  
بندگد کند بنا باشد و الا لازم است توزیر کردن نه حد زدن بلکه کبیر  
قدوس بکند و نیز باید که در حد توزیر او را حد بزند  
پنجم در بنا قدوس است بلکه قدوس است بر قافله شش تازید

بفرزند دین که میماند بسیار شدت داشته باشد و نه استیجاب  
و باید که بالباکی عادت خود باشد و نباید او را برهنه کرد مثل زنا کنند  
چنانچه کذبت استم از اسباب شدت شراب خوردن است و در این مقام  
بفرزند محبت است اول در بیان بعضی از احادیث است که در وقت  
لیع عمل بیخ نامشروع دارد و نه است مروتیست در اخبار بسیار  
از سینه ابوبکر که شش شراب فرار از خواستگار بگفت از برای  
او را زن نه میداد و نیز مذکور در بعضی از اخبار که اگر بسیار شوخ او را  
عصاوت میکند و اگر بگوید بخناره او صفت شود و او را امین  
قرارند میداد و نیز مروتیست که شراب زننده محشور میشود در  
روز هفت در حالتیکه او در او بیست و زبان خود را بچون  
می کشد و او را در این او بر روی سینه او روان میشود  
و زنا میکند و میگوید العطفی العطفی و نیز مروتیست که لعنت  
کرده است رسول خدا را و شراب دهنده او را فرزند او  
و مشر او را

و مشر او را و او را فرزند او را فرزند او را فرزند او را  
و کس که شراب سستی او بپزند و نیز مروتیست که شراب زننده از  
چرخ زناکاران می آید و نیز مروتیست که هر کسی بجز او از شراب  
بخورد لعنت میکند او را خداوند عالم و ملائکه و پسران و جمیع مؤمنان  
و اگر اینقدر بخورد که مست شود روح ایمان از حسه او کنده میشود  
در وقت ملعون در و حلول میکند پس ترک نماز میکند و خداوند عالم  
میکند و کافر زنده ای بنده فرزند از پیغمبر مروتیست که فرمود که بپزند  
شفاقت فرماید استخفاف بکند بنام خود و بیخ خواهد رسید بر سر  
حوض کوثر و بجز آن سیم بکند شفاقت فرماید که بیست مد خیر است  
کننده را و نیز بر سر حوض کوثر و نیز فرمود که هر کسی بیست مد  
چیز خست کننده را قبول می شود نماز او تا چهل روز پس از آن در میان  
آن چهل روز برود مثل اهل جاهلیت مرده است و اگر بگوید  
خدا قبول میکند توبه او را و نیز مروتیست که شراب زننده بر سر است

از تارک القلوة زیر که مردیست که از سب جمع کنان است و نیز در سینه  
شراب خونی کلید جمع بدیاست و او مت کند او مثل است  
پرست است چنانکه در اخبار بسیار آورده است و نیز در ولایت شراب  
خوردن بدتر است از زنا کردن و دزدی کردن و مردیست که او مت  
کننده شراب ملاقات کند خدا را در حالتیکه کافر است ملاقات میکند من  
بت پرست و نیز مردیست که شراب الخمر ملاقات دینزد و است اگر  
یک قفاز شراب در میان سینه بریزد آن سب پاک میشود مگر آنکه او را  
سوزانند و نیز مردیست که عذابت که مداوا کردن شراب خوردن زیرا  
که خداوند عالم در پیزید که حرام کرده است نفی و قرار نداده است  
و او را در آنکه داند است و نیز مردیست از جبر که گفت سوال  
کردم از امام جعفر صادق از حوائث که او را شراب حرام کرده اند یکی  
فرمود که بجز اینست خوردن آن بخدا قسم که حرامست ندانم که نگاه  
بآن نکنم پس چگونه ملاقات کنیم بآن بدیست که بنزد آن شراب خوردن است

محدث دوم

محدث دوم در بیان شراب شراب خوردن است بدانکه شراب طابت در سینه  
شراب الخمر از شراب شراب شرعی که باغ باشد و عاقبت باشد و خمار باشد باغ  
معنی که مجبور نباشد و باید که باغ باشد شراب لیبون و حرام لیبون آن  
محدث سیم در کیفیت ثبوت شراب خوردن است بدانکه ثابت میشود  
شراب خوردن بشما که داوین حرم مرد عاقل یا از آن که در بد و مرسته  
در حالتیکه از آنکه مکلف باشد و آزاد باشد و خمار باشد و بیغ  
ادعای جمع کرده اند که اگر عاقل شما که به هد شراب خوردن و کعبه  
و نیز بعضی کردن شراب نیز شراب خوردن ثابت میشود اگر کافر شرع  
من آمده نماید با شیخ قطعی بر او معلوم شود نیز اجراء صلوات  
بلا اشکالی ظاهر است چهارم در بیان شراب خوردن است  
بدانکه حد انفعال نامرورع اینست که شما تا زینان نرسند  
رسیدن شراب خورنده و حالیکه بر منته باشد دستور العورة باشد  
عده بر اینست که شراب خورنده بر اینها مگر در عورتی او و مو صحت است

کشته شدن او میسر بود و لیکن باید اجراء این حد و وصایا فایده بکنند نه در  
 حال مستی مبحث پنجم در بیان حکم شراب خوردن است بعد از بار  
 کردن حد شرع بعد از آنکه شراب خورده اگر بعد از بار کردن حد شرع  
 بر او نیز شراب بخورد و ثابت بشود باز لازم است حد شرع در حد  
 شرع بر او و اگر در مرتبه سیم نیز شراب بخورد از اول و اگر در مرتبه اول  
 که او را باید کشت و بعضی گفته اند که در مرتبه چهارم باید او را کشت  
 و هر غایت که این او را باید دید و دانست که حکم بکشتن شراب  
 خورنده در وقتی است که بعد از خوردن شراب در هر مرتبه حد شرعی  
 بر او جاری شود چنانکه آن را باید دید و اگر مکرر شراب بخورد و لیکن  
 حد شرع بر او جاری نشود از برای هر مرتبه حد کافیه است و کشتن  
 جایز نیست مگر آنکه مدتی در خوردن شراب اطلاق بدانند که در این صورت  
 او را باید کشت اگر توبه نکند مگر اگر مسلم زاد باشد و الله اعلم بحکم  
 از این حد در کتب فقهیه بیشتر است و باید دانست که این حد در شرع  
 به بنده

به بنده و بکنند آنکه طفل را بگوید که آن مال را بپوشان یا در دو دروغ  
 مقصود نیست مقصود اول در بیان شرطهای است که در دو مرتبه است  
 بدو شرط است در چهار صفت حد دزدی که دزد با نفع عاقل باشد و مخفی باشد  
 و باید که در وقت تعلق با کول در مسافتی نرفته باشد و عالم باشد که آن  
 مال از کسی است که تقوی در آن بدون اذن او جایز نیست یا بیغایبی  
 که گمان نکنند که مال اوست یا مال کسی است که جایز است تقوی در آن  
 و مانند اینها و باید که دزد بدو صاحب مال نباشد و بعضی گفته اند که مال  
 صاحب نیز نباشد و بعضی گفته اند که مملوک صاحب مال نیز باید نباشد  
 و نفع اقرار است و باید که در جاهای باشد که محلی فظت است که بحد عاقل  
 چنان صدوق از برای نقد و باید آن در ذات محل از برای ضایع بکنند که  
 آن مال را از آنجا بپوشان یا در دو دیگر آن بپوشانند و باید که آن  
 مال را پنهان نهند بکنند نه آشکارا و باید که در مال محتاط نباشد پس نگاه  
 تا با نفع دزدی بکنند در مرتبه اول عفو باید کرد و در مرتبه دوم تادیب

باید کرد چنانکه در بعضی از اخبار معتبره وارد شده است و بعضی از علمای نیز  
تصریح بر این کرده اند بلکه بعضی در مرتبه اول نیز حکم بتغزیر کرده اند  
و بعضی از اخبار دلالت میکنند که در مرتبه دوم نیز عفو باید کرد  
و مقتضی بعضی از اخبار معتبره اینست که در مرتبه سیم باید طرف  
اکتشافی او را برید چنانچه بعضی تصریح کرده اند که اکتشافی او را  
باید تبرئه کنند اینک غنن باید و در مرتبه چهارم سر اکتشافی او را  
از مفصل باید برید و در مرتبه پنجم حکم بالغ را دارد چنانچه اخبار قوال  
در این مسئله اختلاف دارند احوط اینست در مرتبه اول عفو میکنند  
بلکه در مرتبه دوم نیز و در غیر مرتبه پنجم تا دویست کنند و در مرتبه پنجم  
از مفصل اکتشافی او را قطع میکنند و هم ضیای او را دیوانه و زود  
بکنند باید که حکم شرع تغزیر می بکنند یا چنانکه صلح بدانند و چنانچه  
مقتضی اکثر اخبار است که در مرتبه اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم  
و آن زاید باشد

و آن زاید باشد از قصه او بعد از آنکه سپاهان خواهد آمد دست برید از بر آن  
بیت و چنانچه اگر مال در محلی حفظ نموده باشد یا آنکه آن محلی را غارت  
برای ستم نماند مثل اینکه قفل را باز کند یا شکند یا مانند اینها چنانچه  
برید دست آن دزد و هم چنانچه اگر از کار او بر وجه غلبه و قدر و ظلم  
و عدوان افند کند حکم بریدن دست نیست و چنانچه مال را از دست  
کنند باید زیر آنکه بودن مال غارتگر در آن است بلکه در اینصورت  
تغزیر است بقدریکه حکم شرع صلح بدانند و در وی اصرار نماید  
خلاف است و مشهور اینست که حکم سر دزد را دارد اگر آن  
مال را از این پنهان کرده باشند و در محلی حفظ گذاشته باشند  
بر وجهیکه بدون سرفتن این نشود البته بکنند افند نمایند بقصد  
حکم در این مال است که دزد کردن آن باجست و در صورت  
حدت بکنند مالا که دزد کردن آن باجست بریدن دست و مانند  
لیت است و بسیار است و بسیار است از همین نحو ملاحظه



بسکه که مصلحت با آن می شود یا چیزیکه بقیمت آن باشد پس اگر در دیده  
 بقدر ربع دینار باشد و بقیمت آن نباشد جایز نیست بریدن دست  
 در دیده آن را در دیده است چنانکه اگر مال بقدر ربع دینار یا بیشتر در قیمت  
 باشد و در محل محفل نباشد جایز نیست بریدن دست بلکه اگر از جیب  
 یا استیسی ظاهر که چیزی را بدزد و نیز بریدن دست جایز نیست بلکه اگر از  
 جیب طایعی چیزی را بدزد و باید دست او را ببرند و در بعضی از اخبار  
 بر وفق آن چیزی که حکم از مشهور است کور است که اگر در دیده  
 درخت را در حالیکه بر بالای درخت است بدزد جایز نیست بریدن دست  
 او و باید داشتند که اگر کسی را بشکافند و کفح او را بدزد و آن  
 بقدر ربع دینار که مذکور شد یا بیشتر قیمت داشته باشد دست او را نیز  
 باید برید و بعضی گفته اند که شرط نیست قیمت کفح بقدر ربع دینار  
 باشد و اول آن است و اگر قبر را بشکافند و کفح را بدزد باید  
 حکم شرع او را تعزیر بکنند صلح میداند و مقصد بعضی از اخبار

الستکه

استند اگر لایق بود در مرتبه دیگر نیز قهر را بشکافند و کفح را  
 ندرزد و باید دست او را برید و بعضی گفته اند که در صورت  
 شکافنی قبر بدون در دیدن کفح اگر از عالم شرع فرار کند  
 جایز نیست کشتن او و احوط اینست که در صورت شکافنی که مرتبه  
 او را حد میزنند و در مرتبه دیگر با قهر اگر در عالم شرع یا  
 مطلق عی و صیه او را بکشند و الله العالم مقصد ستم در شکافنیست  
 ثابت شدن در در کردن است بدانکه ثابت می شود در در دیده  
 باعث تسلط بر استرداد مال او بریدن دست و مانند آن است  
 نسبت کردن با آن صورتی با بیوفی مقربان عاقل آزاد مختار  
 و اگر مکلفه او را بکشند تسلط بر استرداد مال او را بر مالک است  
 و یکی جایز نیست دست بریدن و مانند آن و نیز ثابت می شود  
 در در کردن کسی که موجب تسلط بر استرداد مال او و قطع بدست  
 بشکافند که در عاقل و جمعی گفته اند که اگر فرار کننده بدزد  
 بعد از آن از آنجا فرار کند جایز نیست بریدن دست و مثل آن

در این احوال هر چند او مال لازم است و بچینی است اگر توبه  
نکند و آنرا هم مقصد جهاد و در پاره دزد کردن است  
بدانکه دزد کردن است که چهار انگشت دست راست او را  
از پنج ببرند و کف دست و ایام را که انگشت بزرگ باقی بماند  
و اگر در مرتبه دوم نیز دزد بکند پارس او را از حیض فصل  
یعنی انگشتان پارس و بشیمه است نه که در قدم است  
باید قطع کرد و باقی را چون پانزده را باید باقی گذاشت  
و لو اجتناب در بعضی از استخوانها که میان پانزده و نوزده است  
و اگر در مرتبه سوم نیز دزد بکند باید او را در زندان حبس کرد  
تا اینکه بگیرد و اگر مال ندارد اقرار است گذران او از دست  
امان است و اگر در زندان نیز بکند باید او را انگشت  
صاحب مال در هر یک از پنج مراتب عاقبت بکند و آن  
دزد را در نزد حکم شرع ببرد اگر صاحب مال بیستی از مرفوعه

القط

استقامتی نماند بکنند یا از قطع کردن بگذرد و دست قطع کردن بر خط است  
و آن استقامتی بعد از مرفوعه و اقامه پینه بی اعتبار است و بدو در زندان  
و نیز غیر کردن اقامه پینه مطلقا لازم است چنانکه مرجع حدیث است  
و باید دانست که اگر دزدی مکرراتفاق بپسندد و میان آنها حدیث  
واقع نشود بعد از پنج همه آنها یکدفعه با قرار کردن یا بشماره  
ثابت نشود یکبار گذشت و نیز باید دانست که با وجود دست راست  
جایزیت بریدن دست چپ هر چند دست راست شش باشد  
با دست و هم چینی اگر دست چپ با هر دو دست شش باشد بلکه  
لازم است که در جمیع احوال دست راست را ببرند بلکه مقتضای  
حدیث است که لازم است بریدن دست راست هر چند دست چپ  
نداشته باشد مثل اینکه دست چپ او افتاده باشد یا بسبب قصاص  
و مانند آن از آبریده باشد و این حکم از مشهور است و بعضی گفته اند  
که اگر دست چپ نداشته باشد پارس او را باید برید و اگر  
پارس نداشته باشد او را حبس باید کرد و اگر دست راست نداشته

باشد در صورتیکه مرتبه اول در دزد باشد آیا لازم است بریدن پا چپ  
یا دست چپ یا اینکه هیچ یک لازم نیست بلکه معنی است تقزیر کردن  
در این مسئله خلاف است و تویز کردن احوال است اگر افتاد در دست  
راست پیش از دزد کردن باشد و اگر چپ باشد بریدن دست چپ  
یا پا چپ جایز نیست بلکه جوینت که تویز نیز جایز نیست و الله اعلم  
و هم از اسباب قدحی ربه کردن است با مسلمانی چنانکه مذکورند  
عالم فرمود است اما خبر اول الذین یجادون الله ورسوله  
ولیسعون فی لادنی فساد ان یقتلوا او یصلبوا  
او تقطع ایدیهام و ادجلهم می خلاف او نیفوا  
می لادنی ذالک خزی لحم فی اللینا و الاخرة و لحم غلاب  
عظیم الا الذین تابوا می قبل ان تقدر و اعلمهم  
فاعلم ان الله عفود رحیم یعنی آن که نیکه می ربه میکنند  
بسبب تقطع الطریق برون یا بنده کانه خدا و رسول او که ایمان  
آورده باین و می ربه باین مثل می ربه باین و رسول است  
و مع میکنند

و مع میکنند در زمین که فساد میکنند جز این است که انتکه این را  
بکشند یا او بخت میکنند بدخت و مانند آن یا اینکه دست یا این را  
بخلاف یکدیگر قطع میکنند من این که دست راست و چپ این را  
برند یا اینکه این را در بر کنند از بلاد کیشتی که در خارج قرار  
گیرند مگر آنکه پیش از تقطع بر این توبه بکنند که در این صورت  
حد سقط میشود **حق التمس** یا نه است پس در این مقام  
نیستند مطلب است مطلب اول در این توفیق می ربه کنند است  
بدانکه می ربه است که اسلحه از قبیل شمشیر و مانند آن بلکه عصا  
و سنگ نیز مثل شمشیر است چنانکه بعضی تصریح بیان کرده اند  
برادر دوان را بر همه در دست داشته باشد و در ابای می عیان  
در میان با دریا یا در روزی در شب از برار اینکه مسلمانی از ابر ترند  
یا از مای این نمی ربه بقصد لود لوب و فرقه نیست می قور و صیغف  
و اهل فتنه و غیر او بلکه بنا بر مشهور فرقه نیست می ماردوزن  
چنانچه گفته اند نیز این را اخص کرده است مطلب دوم بیان

کیفیت ثابت شدن محرابه کردن است بدانکه ثابت میشود محرابه  
کردن بشماکه دادن هم مردعال و با قرار کردن صورتی با یکدیگر  
چنانکه مشهور است در صورتیکه قرار کننده بالغ عاقل باشد در متول  
کردن شداید بعضی از رفتار راه که آنها را غارت کرده اند از راه  
بعضی دیگر مطلق است مشهور عدم متول است هر چند متوفی مایه  
که بغارت برده اند نشود و این صریح است و حدیث قوی است  
و طلبت هم در ساجده می رسد بدانکه محرابه است که او را بگفته  
یا ایند او را زنده او بخته کنند تا آنکه بمیرد و اگر جمع میان گشت  
و او بختی لازم باشد اول او را باید گشت بعد از این او نیز آن میکنند  
یا ایند دست راست او را و با چپ او را قطع میکنند یا اینکه او را از  
بلد بیرون بکنند بعد دیگر او را از آن بلد بیرون بکنند و همچنین  
تا اینکه توبه بکنند یا اینکه بمرد و خلاصه در این حکم عینت و لیک مطلق  
کرده اند در اینکه این حکمها بر وجه تخییر است یعنی حکم شرع  
اختیار دارد و در چار کردن هر یک از آنها بر هر یک از محرابی  
چنانکه

چنانکه محرابی از بسیار از متقدمین در وقت خیرین فطامه است شریقه است  
یا اینکه بر وجه ترتیب است با نیزه ای که اگر محراب قتل بکنند او را باید  
گشت قصاص اگر در وقت مقتول عفو نکنند و الله باید از ثابت حد اله او را  
گشت و اگر کسی را بگردد و محرابی او را ببرد باید عیبی محرابی باید از او  
گرفت و دست راست و پای چپ او را باید برید و بعد از این او را  
باید گشت و او بخته باید کرد و اگر محرابی را ببرد و کسی را بگردد دست راست  
و با چپ او را باید برید و از بلد بیرون باید کرد و اگر خرم برزند و محرابی را  
ببرد و کسی را ببرد و از بلد بیرون باید کرد و اگر برزند و هیچ کار نکنند  
از بلد بیرون باید کرد چنانکه از جمع محرابی است بلکه ادعای جمع نیز کرده اند  
و بعضی گفته اند که اگر کسی بگردد او را باید گشت و اگر کسی بگردد و او  
مان بگردد او را باید گشت و او بخته باید کرد و اگر از محرابی کند و کسی را  
بگردد دست راست و پای چپ او را باید برید و اگر برزند کسی را  
و محرابی بکنند او را از بلد بیرون باید کرد و بعضی گفته اند که در  
صورت اخذ محرابی بدون گشتن حد او نیز بیرون کردن است

صالح بدانند یا بپست مفت تارینه یا بعد تارینه یا یکجای  
نه التقدير للاصل التقریر سبب آنکه آن حیوان را که و طر کرده  
اگر چیز باشد که مقصود خوردن او است چون کوسفند و کاه حرام  
میخورد گوشت او و شیر او و گوشت آن چیز یکبار او بعمل بیاید  
و شیر او و گوشت آن حیوان و سوزانیدن آن لازم است و قیمت  
روز و طری را باید به حساب مال بهر اکر مال خود را طری نباشد و اگر  
مستحقه بگویند لطف میکنند و بقرعه تعیین میکنند که موطوع  
در میان کدام لطف است و هم چنین قرعه میزنند تا اینکه یکی  
بماند و آن مکمل فکور را عمل میکنند و اگر مقصود از آن حیوان  
سوار شدن است چون قمار و اولاد قیمت از آن حساب مال میزنند  
و آن حیوان را از آن بلد این عمل متبجح بیرون میکنند و میفروشند  
و او را آنکه قیمت از آن تصدق بهر هدیه کند بوضف کند  
چند رد کردن از او اطلاق خدا از او بوی نیست و از دم  
از اسباب خود و طری کردن زینت است که مرده باشد یا نه اگر آن زن

زن او بنویسد

زن او بنویسد باشد بعد از ثبوت این عمل یا مشروع بجهت اهدا مال  
و مانند آن صد او را بر اقامت زن است که مذکور شد و اگر زن او  
بجهت تعزیر لازم است و همچنین لواط کردن باز نه یا پس که مرده  
باشد حکم لواط کردن باز نه است سینر هم از اسباب مذکور است  
بغیر بیرون آوردن منزه است از ذکر خوف بدست خوف یا بر اعضا خوف  
یا اعضا خوف خوف که بر او ملل نیست و حد این عمل یا مشروع بعد از ثبوت  
آن بشکایت خود مرد عاقل یا با اقرار تعزیر است بمقدار یکبار که شرع  
صالح میداند و باید دانست که جمیع این اسباب شیعی قطع یا جز  
مخوف بقوائی قطعیه و سایر چیزها نیست که افاده قطع میکنند  
بیزنا نیست میشود و ظاهراً در این باب خلاف نباشد و الله العالم  
با دهم در احکام قضای است و در این باب چند فصل است فصل  
اول قضای عبادت است از استیغاثه کردن و نذر کردن  
بمثل جنایت و ازینجی که از بطن جنایت کننده صادر شده است  
از گشتن و بریدن اعضا فرض زدن و زدن چنانکه خداوند علم

فصل

يا ايها الذين امنوا كتب عليكم القصاص في القتل  
 الحرة بالحر والعبد بالعبد والانثى بالانثى  
 ونيز من موت ان النفس بالنفس والعين بالعين  
 والانف بالانف والاذن بالاذن والسن  
 بالسن والجرح قصاصا وضل دقمة قصاص  
 بوجوه اول قصاص كردن است بگشتن و سبب آنست كه عمدا  
 بگندگي كسي كه جيز نباشد گشتن او عدا و باس و بدون آن  
 مقتول با قاتل در اسلام و از ادب و باس و با شر الطافه خواهد شد  
 دوام قصاص كه خون است بغير گشتن چو كند چشم و كور كردن  
 لغ و بر بدين دست و مانند لغ و رضم زدن و زدن و مانند آنها  
 كه عمر حياتي سينه عمل آورده است و فصل بنهم قتل بر صند  
 قسم اول قتل عمد است و آن عبارت است از گشتن شخصي صريحا  
 يا در گشتن مرصدا بالتي باشد با كيفيتي باشد كه غالباً نميگردد

بگشتن شخصي

بگشتن شخصي با تقي كه غالباً گشته است مرصدا قتل گشتن  
 نداشتن باشد بلكه مخفي و قد زدن بدون گشتن و دانسته باشد  
 بنا بر ادعاء عدم خلاف كه ميتوانست گشته است و از كتاب غنيمه  
 دعوى اجماع استفاده کرده است مرصدا نميدان قتل را  
 بقتل عمد شبيهه بگشتن است و نيگندگي و ستم و ستم گشتن است  
 كه اوق قتل چهار بوجو باشد كه يك عمد است و ديگر اشتباه  
 بگناه است و ديگر خطا و مخفي است و ديگر خطا بگناه  
 بعد از اظهار عمد اينست كه اوق سه مرتبه باشد قسم  
 حريم و جهالت كفايت بلكه داخل در عمد است و بلكه از  
 قسم ديگر نيز ميتواند حكم قتل عمد بر او صادر ميشود  
 على الظاهر مرصدا مصداق كردن بديه در اين صورت است  
 ميت است كه نيز اوطا باشد و بايد دانست كه از گشتن شخصي  
 در استي نوزاننده كه آن شخصي نه از گشته بود و ديگر

یا از اضتی بدی که ما می اور فرود بر دیا به پیشی نیر که او را یاره بکند  
در حد قتل عمد است و همچنین اگر کسی بر کسی کشتی شخصی  
آن مجبور یا نفع عاقل باشد قصاص بر آن شخصی قاتل است نه جابر  
و همچنین اگر کسی شخص را بکشد بکشتی که باید قاتل را کشت  
و اگر کشته را باید جسی کرد قاتل اینک ببرد و محاکم از مشهور میان  
متاخرین است که اگر مومرنده امر کشته باشد ضمای است  
و لیکن بعضی از اخبار در ارتبه است که در این صورت باید اقرار  
کند و بینه جسی کرد تا اینکه بگوید الله ان افضل و قیم  
قتل خطا محض است و آن عبارت است از کشتی که شخص را بدون  
اینکه قصد کشتی او و قصد زدن او داشته باشد بلکه قصد زدن  
یا کشتن حیوانی بود یا که دیگر دالت کشتی با شخص مقتول  
بر خورده باشد و او را کشته باشد بدون قصد و در حکم قتل خطا است  
قتل عمد با نیت و دیوانه که در این صورت لازم است اخذ و نیت  
چنانکه خواهد بود

چنانکه خواهد آمد نسیم قتل خطا شبیه عمد است و آن عبارت است  
از کشتی شخصی که را با کشتی و کیفیت که غالباً کشته نباشد و  
قتل نه است باشد بلکه محض قصد زدن بدون کشتی داشته باشد چون  
زدن بچوب نازک بر وجه ضعیف که غالباً کشته نباشد و همچنین  
زدن با سنگ ریزه و مانند آن بطوریکه ضعیف و مصلح است که  
اگر کتایت قتاله و کیفیت قتاله یا بقتل و تعلق آن بمقتول  
بر وجه عدوان کسی بکشد آن قتل عمد خواهد بود و همچنین  
اگر قتل بر نور بابت غیر قتاله یا بابت قتاله غیر قصد قتل باشد  
در تعلق بمقتول منظور نباشد قتل خطا خواهد بود و اگر دالت  
قتاله نباشد و کیفیت نیز قتاله نباشد و قصد قتل نه است باشد  
خطا شبیه عمد است و همچنین اگر سبب و فعل شود  
بدون اینکه فعل از و صادر شود مثل اینکه تفتنگ را بر کشت  
و بچوب خراش دالت کند بعد از آن چیزی بر خورده و بخوابد

و بکنی خورد و بکشد و همچنین اگر الت قتاله نبند و کیفیت زدن  
قتاله نبند و قتل نبند داشته باشد بر چند سیمه صیقل را نقل  
عقد شبیه خطا شبیه است در صورت شبیه بنابر برهانه  
کذا شتی بدید یا بعضی از آن او دست و مثل این است آن صورتی که  
بعقد دفاع یا مکافات یا کت قتاله یا غیر آن ضربتی بزنی که  
بدون مقصد قتل شود و مانند اینها فصل شرایط قتل کردن در  
کشتن پنج امر است اول نیستن قتل و مقتول مساوی نیستند  
در آزاد بودن و بنده بودن پس از آن در سبب بنده بکنند بلکه قیمت  
روز کشتن آن بنده را باید به هر دو یکنگ مرد آزاد را سبب آزاد بکنند  
بدون رد و بسبب زن آزاد ولیکن باید داشت آن زن مقتوله که  
میکنند نصف دیه مرد را در بکنند بوارش آن مرد قاتل و همچنین  
زن آزاد را بسبب زن آزاد و مرد آزاد میکنند بدون رد و مستفاد  
یوسف از اخبار است که اگر زن آزاد مرد آزاد را بکشد باید او را  
کشت و نصف دیه مرد را باید بوارش آن مرد داد و ظاهر اینست که زن

نباید بدید

نباید به هم چنانکه تصریح بر این کرده اند بعضی از اجله و نیز بعضی گفته اند  
که مقتول حدیث من الریه قتله یا نفیم و همچنین بنده را بسبب  
میکنند و نیز را بسبب و نیز کثیر را بسبب میکنند و بنده را  
بسبب در صورتیکه در قیمت مساوی باشند یا اینکه قاتل کمتر باشد  
یا مطلق چنانکه ظاهر اطلاق ادله و فقه در بسیار است و  
صریح بعضی است بنابر آن چیزیکه حکایت شده ولیکن آیه  
کردن در این صورت بمطامع کردن بدید او است و باید دانسته  
در صورتیکه قاتل را قصاص نماید که علاوه بر دادن قیمت مقتول  
لازم است تعزیر کردن آن قاتل بمقتله یکم شروع صلاح بداند و  
غیر لازم است بر قاتل کفاره دادن یا بیع طریقه یک بنده آزاد بکند  
یا آنکه ماه متوالا روزه ببرد یا آنکه شصت مسکری را طعم بکند  
و همچنین بنده عفو را بکشد در صورتیکه بنده مالک شیعه  
هرگاه بنده آزاد بکشد در نه مقتول اختیار دارند که آن قاتل



بگشاید آنکه او را بنده خود قرار بدهند یا آنکه قیمت او را از اقا بگیرند  
و از اراقای او اختیار نمایند و همچنین اگر بنده آزاد را بجموع نماید  
و در آن جماعت بمقداریه قیمت آن بنده بشد آن جموع مجزئت  
که تصاحبی بکنند یا اینکه آن بنده را بنده خود قرار بدهد و در صورتیکه در  
جماعت کمتر باشد از قیمت آن بنده بعضی گفته اند که اقال آن بنده  
اختیار دارد که در آن جماعت را بدهد و بنده خود را نگذارد خواه ارسی زیاد  
باشد بر قیمت او یا نه بعضی گفته اند که اقال امرین را باید بدهد و مذکور  
در حدیث اینست که اقال بنده ارسی جماعت را باید بدهد اگر  
ندهد آن بنده بقدریه جماعت مال آن جموع است و باقی اراقای  
اوست مشروط دو شرط است که اولی مقتول است و در آنست که در  
دین بر کسی مسلما را بکاف بناید کشت هر چند آن کافر ذمی باشد چون  
یاهود و نصاری علی الامم علیهم السلام و عکالت آن مسلم بر کشتن  
کافر ذمی باشد هر چند که تصاحبی باین بنده چنانکه محکوم از کفر است  
و بعضی بر این حکم اقرار کرده اند و بعضی از اجبار بر وجه

اطلاق

اطلاق بنده است پس این نوع میباشند و سید است که تصریح بر این کرده اند که  
بر کسی در این مسئله مجزئت و یکم در صورت تصاحب کردن باید بر کسی  
دیه مسلم از کافر ذمی را بوردن آن مسلم داد و باید دانست که ذمی را  
بسیب ذمی باید کشت هر چند ملت اینان مختلف باشد و همچنین  
بسیب ذمی و یکم نصف دیه مرد ذمی را بوردن او از مال ذمی بناید و  
کرد و هرگاه ذمی مسلم را بکشد یا بداند ذمی او را بکشد او را بوردن  
آن مسلم داد و اینان مجزئت میباشند ذمی آن ذمی و بنده قرار  
دادن او اگر پیش از کشتن اسلام نیامده باشد والا منع است  
کشتن او باید گرفتاری و بنده قرار دادن کسی در این صورت مجزئت  
بیت و ظاهر حدیث اینست که تمام اموال آن ذمی مال آن ذمی است  
خصوصا در صورت بنده قرار دادن و یکم احوط است که مقدار یک  
مایه التقاوت میباید ذمی و ذمی مسلم است از ابرارند و باقی را  
بوردن او و بکنند و نیز احوط اینست که اولاد و صفیان ذمی را بنده  
قرار ندهند چنانکه قناری بسیار از اصحابی که از قناری بنده است

شرط استیم اینست که قاتل باید پدر مقتول نباشد زیرا که پدر هرگاه کراهت  
بکشد او را نباید کشت و لیکن او را نیز نباید زد و در کف و نیز نباید بدهد  
اما هرگاه پدر پدر را بکشد یا پدر را بکشد و همچنین اگر مادر پدر را بکشد  
باید بعکس سیرا قاتل قتل کرد و نیز نه مگر در قتل پدر که در  
بارگه قصاص کردن او اشکال است مندرج در اینست که لایق است  
در قصاص کردن اینکه قاتل مامول باشد یا بیطرفه عاقل باشد زیرا که هرگاه  
قاتل دیوانه باشد قصاص نباید کرد و همچنین اگر قاتل نابالغ باشد  
قصاص نباید کرد بلکه عاقله آن را دید باید بماند چنانکه فراموش است  
در بعضی از اخبار در باره نابالغ که ده سال شده باشد دلالت دارد که  
قصاص باید کرد و همچنین اگر قاتل او بمقدار پنج و هفت باشد  
و لیکن اول اصح است و اگر قاتل دیوانه را بکشد نیز قصاص نباید کرد  
و لیکن اگر کسی او از جهت دفع از خوف نبود و عمد یا شبه عمد بود  
باید عاقله دید بدهد و اگر خطا نبود دید بر عاقله آن عاقل است چنانکه  
خواهد اگر کسی از جهت دفع باشد از خوف بر او نیز نیست و همچنین

الرقول

الرقول قتل خوانده بود قصاصی نباید کرد و در دید او خلاف است  
چنانکه فراموش است و در جوانی کردن بر قاتل که کور باشد خلاف است  
و ظاهرا اینست جزیرت قصاصی کردن و بعضی از اخبار دلالت میکنند  
که باید دید داده شود و در عاقله است و اگر عاقله نباشد باید  
از من او دید باید و در غیر اینست که مقتول باید محمول  
الذم باشد یعنی کسی که بکشد یا بکشد کسی را که مقتول  
کند یا بکشد یا بکشد کسی را و چون قاتل قتل قصاصی کردن  
او همین بود و مانند اینست و قصاصی از بر او اینست که عاقله  
فصل پنجم در عاقله کی غایت نایب شدن قتل است که غایت  
قصاصی کردن است بدانکه قاتل باید قصاصی کردن نسبت بر مقتول  
چنانکه امر اول او است که در نابالغ عاقل آزاد و مختار است  
باید عاقله باشد و خواند یا بکشد و بعضی از اخبار دلالت میکنند  
که اگر از منظر عاقله بود و مرتبه او را بکشد و قوم بنده است

با نظر بقدم هر مرد عاقل شهاده بکنند بعد در قتل عمد او  
اگر عاقل شهاده بدهد و یک قسم بیا بکنند یا هر زن عاقله بگوید  
عاقل شهاده بکنند پس آن خلاف است و احوط است که  
دو بگویند مثل قتل خطا و اگر کسی تمام بقتل عمد بخورد و اقامه  
بینه بنماید و مذکور در حدیث که جمعی بضمیمه آن عمل نموده  
اینست که شش روز اول عیسی کرد پس اگر اقامه بینه کرده  
بمقتضای آن عمل باید کرد و الا اولاد را باید کرد و همچنین  
اگر کسی شش روز بگذرد و اقامه بکنند که آن مقتول را ندانند  
خیزد تا میکرد و اگر اقامه بینه کرد او را نباید گفت و الا او را  
باید گفت مستقیم وقت همه است و آن عبارت است از قسمها  
یکه قسمتی شود بر زن و امان و این در وقتی است  
که شش روز بگذرد و عیسی در روز منعی و ندانند که قاتل  
او کیست و اگر اقامه بکنند شش روز قاتل کیست و او را

او ادعا

او ادعا بکنند بر یک شخصی یا بیشتر که اوقات تبه با مقرون  
ادعاء او بلوث که آن عبارت است از امارت و نزهت که سبب  
از برای حکم شرع مظنه حاصل شود بر است کفایت مد عمر و این امارت  
لوث مینامند چون سبب فوت مظنه است لوث عبارت است  
از فوت چنانکه تصریح بر این در ریاضی شده است و کیفیت تحقق  
لوث و امارتیکه موجب حصول مظنه است چنانکه تصریح باین شده است  
یعنی است که آن مقتول در زمان قومی یا محله ای که جدا باشد  
از محله بزرگ و قریه این و میانه اهل مقتول یا آنند دشمن  
ظالمی بود باشد یا اینکه میانه قریه کشته شده باشد و یکی  
از آنها نزد دیگر باشد لوث از برای زن و دیگر است مگر آنکه  
دشمنی یا هر تر ثابت باشد که در این صورت لوث از برای آن  
هر دو است و اگر وقت میانه آن مقتول یا هر دو قریه مساوی  
باشد لوث از برای هر دو ثابت است و وقتیکه کسی با جانی تفاوت

در دشمنی نداشتند باشند و همچنین لوٹ ثابت است در وقتیکه کشته  
جامعتی داخل خانه بشود از جهت حاجتی یا اینکه مهمانی بشود و آن  
از او متفق بشوند او را کشته بیایند و همچنین اگر شخصی کشته  
شده باشد و در نزد او شخصی بویستد که در وقت او اسلحه بویستد  
او ده بخون باشد لوٹ در حق او ثابت است اگر چیز دیگر در نزد  
او نباشد که موجب شکر باشد چون درنده و مانند آن که احتمال او ده  
که آن است بگشتی بخون آنها باشد و الله لوٹ در حق او نیست و مثل  
این است شهادت دادن یک نفر عاقل یا بنده یا زانان که آنها نیز  
موجب حصول لوٹ میباشند و آه شهادت اطفال و فاق و اهل  
ذمه چون یهود و نصاری پسیران حذف است و محکوم مشهور است که  
لوٹ با آنها واقع نمیشود و اگر آن مقتول در بیابان کشته شده باشد  
و در بارها چنگی که یاد در محل جمعیت پسیران صورت لوٹ نیست  
بلکه در آن اواز بیعت المال است و اصل کلام اینست که مقتول است

بصورتیکه

بصورتیکه لوٹ ثابت بشود شهادت کیش ممد یا با فسخ او را کشته  
شده در سرای قومی یا در محله جد الحانه که عیران داخل آن نشود و مانند  
اینها چنانکه ذکر کرده است و مشهوره اصل بویستد سبب است مدعی غیب  
بویستد در زمان قتل را تقسیم یا نکردن بر آن یا متمم کردن آن مقتول  
باین طریق که گوید یکی از طرفه را یا بیشتر از او فذلن موضع فذلن کشته است  
و مانند اینها زیرا که هر گاه لوٹ ثابت نشود حکم سیر دعوی را دارد  
باین معنی که منکر باید بچشم قسم یا بکند و قسم با مدعی نیست اما در  
صورتیکه لوٹ ثابت باشد قسم با مدعیست و آن چنینکه مشهور  
لحا المتفق علیه بل فی الواقع بعد از شهادت است این نیست در صورتیکه  
اقرار قتل عمد کرده شود بخواه قسم یا بکند که کوه و خاک از این خمره  
استند در صورتیکه بگفتند شهادت بدهد باید بیعت و بیخ قسم  
یا کرده شود و اول اینست و اگر قتل قتل خطا یا شکیبانه بکند  
در آن حذف است بعضی گفته اند که قتل عمد است و بودن قسم بخواه  
مرتبه و بعضی گفته اند که بیعت و بیخ قسم یا کرده شود و این قوی است

و کیفیت قمر نیست که مدد و قوم او که مدد کنند بعد از موافق باشد  
پس به مرتبه قسیم بکنند که فلان کسی فلان کسی گشته است و اگر عدو ایشان  
از بنی که کمتر باشد یا اینکه بنی که قدر باشند و لیکن کل قوم مدد نمایند بوی  
ایشان قسم بکنند سبب علم داشتن یا غیر اینان باید مدد مکرر  
قسم بکنند تا بنی که مرتبه و اگر بعضی با او موافق باشند باید بنی که قسم را  
قسمت بر این کرده هرگاه مدد و قوم او قسم بکنند باید مدد  
عیله قوم او قسم بکنند که مالین مقتول را کشته ایم و بندگانیم  
که قاتل او کسیت و هرگاه عدد اینان کمتر از بنی باشد باید قسم  
مکرر بکنند تا اینکه بنی که قسم تمام شود و هرگاه منکرین منکر بکنند  
قسم بکنند پس در آن حدف است مختار سید استاد قدس سره  
اینست که باید تا حکم شرع حکم بکنند بر منکرین چنانکه از اکثری  
محکم است و بعضی گفته اند که باید در وقت بر مدد کرد و او را قوی است  
و باید دانست که چنانکه وقت مدد قتل بر منکرین همچنانی در  
قطع اعفاء و بر اجابت نیز بر منکرین در صورت در صورت است

در عدد قسم

در عدد قسم است زیرا که بعضی گفته اند که اگر آن عضو بریده شده  
از دیده او بقدر دیده کل باشد چون ذکر و زبان در الف و رست نیز بنی  
قسم باید بکنند و بعضی گفته اند که شش نفسی قسم باید بکنند و لیکن اوستی  
چنانکه مختار سید استاد است پس اگر در شش نفسی باشد از نفسی قسم  
باید بکنند و اگر کمتر باشد یا اینکه بعضی از آنها با هم این مدد  
امتناع داشته باشند از قسم بکردن مدد شش مرتبه قسم باید بکنند  
شش قسم باید بکنند مگر یک قسم و اگر کمتر از شش مرتبه قسم  
باید بکنند و هر عضو یک دیده او کمتر از دیده نفسی است قسم  
ان کمتر است بمقتدر تقوت مابین خودیه منکر اگر کسیت را برید  
قسم باید کرد و بنا بر قول مختار و بعضی بنی که قسم بنا بر قول  
دیگر باید کرد و اگر کسیت را برید بکنند باید یا اگر در و پنجانی  
از صراحت باشد که دیده آن نلث دیده کل باشد قسم آن نلث شش  
قسم است که محتمل باشد و بر این منوال است بر اول اول و دوم

و کیفیت معرفت مقدار دیده و تقوت میثاق دیدید از  
این خواهد آمد ان شاء الله فصل بیستم در بیان حکم  
قتل و آن چند است اول آنکه بعد از ثابت شدن قتل  
و انحصار وارث در کیفیت آن وارث تسلط دارد بر قصاص کردن و ضمیمه  
نزد کردن ضامن دیده بگردن اشد الذم و بعضی گفته اند که اگر فاعل  
دیده بکند و هر چه است بر قاتل دیده و لایق قوت ندارد بلکه وارث قاتل  
برضا و مصلحت می بیند به هیچ وجه در مجاز قصاص کردن بدون حکم عالم  
شیخ عیاش وارث بقتل مقتول است و احوط اینست که باذن عالم شیخ  
قصاص نماید و اگر وارث منعده باشند بی آنکه اتفاق بکنند در قصاص  
کردن و یکی از ورثه که با غیر او کیل بکنند در استیفاء حق جایز است  
و قصاصی کردن در صورت بلد اشغال و اگر بعضی از این پنج مورد قصاص  
بکنند بدون اذن دیگران پس در آن خلاف است و اگر اینست که جایز است  
و لیکن باید عفو قصاص دیگران دیده باریک بماند و احوط اینست که  
باذن عالم قصاص کرده شود و اگر بعضی نخواهند که قصاص بکنند  
و بعضی دیده

و بعضی دیده بگریزند میبایست آن شخص که اراده قصاص کردن دارد قصاص  
بکند و لیکن باید بقدر حصه آن بعضی دیگر دیده میاید بپوشد قاتل  
که مقتول شده و همچنین است مهم آن صورتیکه بعضی عفو بکنند  
و بعضی اراده قصاصی داشته باشند یا اینکه بعضی عفو بکنند و بعضی  
دیده اخذ نمایند و بعضی اراده قصاص داشته باشند و اگر بعضی از ورثه  
صغیر باشند و بعضی بکلی را از حصه است از برای آن که قصاص بکنند  
و بقدر حصه صغیر را از دیده بیاورد احوط و اول اینست که تا غیر نمیدانند  
و قصاصی کردن از زمان بروع و رشده آن صغیر و مثل اینست حکم آن صورتیکه  
بعضی دیگر عاقبت مجنون باشند و اگر در لایح صورتی در مصلحت عفو  
نماید می بیند اول است و الله اعلم دوم آنست که اگر قاتل فریاد  
بکند و بگریزد و پیش از تسلط یافتی از برای قصاصی کردن احوط آن  
خداوند است بعضی گفته اند که هیچ چیز ندارد در عفو و رشده آن  
لازم است از مال موافق دیده می بیند و اگر مال نداشته باشد باید از  
از با او اخذ نماید از طریق مال غیر از او یا از آنکه رشده باشد

برام لازم است که دین مقتول را بدو بر لنگ حکم بقیه اداء  
اجماع کرده اند چنانکه نقل شده و این قول اقوال است و اگر بدون  
زار قبل از قصاص کردن قاتل بمیرد ظاهرا دین لازم نیست مستحق  
اشنند هرگاه کینه فوج شخصی بیشتر از اعدا و ظلم بکش فوج بگردد  
همه را بکشد و خواه بر وجه توفیق بکشد جائز است که او بکشد آن  
مقتولی آن قاتل را بکشد و جائز است که او را بر مقتول دین  
کامل اخذ نماید و اگر بقیه عفو نمایند بدون اخذ مال جائز است  
که بقیه قصاص کنند بدون اینکه رد دین بر این لازم باشد  
و همچنین جائز است که دیگران حق خود را مصداق بکنند بدین و اگر  
بجای مطالبه دین نمایند و بقیه اراده قصاص بکنند پس اراعه  
اشکال است و مقتضای عدل است تطالب بر مطالبه دین است  
بعد از کشتن جسد مقتول هرگاه در وقت کشته شدن مقتول قاتل  
چیزی نماند که بسبب آن کمان بکنند که او را کشته است و آن قاتل  
بسبب آن ضرب کشته نشود صحیح نشود بعضی گفته اند که جائز است  
که وارث

که وارث آن قاتل را بعد از این بکشد و لکن باید قاتل اولاً قصاص  
بکند از وارث بمثل عمل سابق وارث علی بود که جائز بود قصاص کردن  
بان عمل چون شمشیر زدن جائز است که آن قاتل را بکشد بدون قصاص  
بمثل عمل سابق و اگر علی بود که جائز بود قصاص کردن بان عمل چون  
زدن بصد و سندان مانند اینها جائز است که متار که نمایند و هر یک  
حق خود را در عوض دیگر بکشد و عفو نمایند و جائز است که قاتل  
از وارث قصاص بکند و بعد از این وارث او را بکشد و این اول است  
پنجم اشنند هرگاه مرد تمام اعقاب بکشد شخص اگر دست  
او را بریده باشند از برار قصاص با ظلم و بیگانه دین آن را اخذ کرده باشد  
جائز است که وارث آن مقتول دست بریده آن قاتل را بکشد و لکن  
باید روایتی رد دین دست را بوارث قاتل نماید خواه قطع نماید کشته  
دست حقوقی باشد یا غیر او پس بر آن چیزیکه حکم از مشهور است  
و مصداق کردن احوط و اول است و اگر دست مقتول افتاده باشد  
از جهت اوست آسمانی مانند آنکه بسبب آن اخذ دین کرده باشد جائز است

که وارث مقتول قاتل را بکشد بدون رد دیه دست نشسته است  
هرگاه جرمش با لاشترک مسلمی نباشد بجز آنست که وارث آن  
مقتول همه را بکشد و بگذرد از دیه یک نفس را بوارث جمع ردی  
و جایز است که بعضی را بکشد و از دیگران اخذ دیه نماید بقدر حصه ایشان  
و اگر آن بعضی بیشتر از یک باشد باید بقدر زیاد از جنایت ایشان  
بوارث ایشان رد نماید هر چند زاید بر دیه باشد که از قاتلی نهند  
منتهی است هفتم آنکه هرگاه شخصی ظمی و عمدی بکشد زخمی قضای  
را بنده و آن جنایت با بخت همدکت باشد حکم قتل نفس  
در آنست بدون قصاص اعضا و اگر اولد جرمش را بنده باشد  
و بعد از نفع از آن بکشد کسی در هوان قصاصی کردن اعضا و کشتن بود  
آن خلاف است بعضی گفته اند که مطلقا تا اخل نیست بلکه هر چه قصاص  
جایز است و بعضی گفته اند که بغیر از قصاص قتل و کشتن جایز نیست  
و بعضی گفته اند که اگر از یک مردون قطع اعضا و قتل نفس هر دو واقع  
شود پیش از کشتن جایز نیست و اگر از یک مردون جراحت یا قطع اعضا  
حاصل شود

حاصل شود از دیدن و بیک کشتن متحقق شود و قصاصی جایز نیست  
و اینجاقوست و معالی از برار و قصاص اعضا است هشتم  
آنست که هرگاه حوزن یک مرد مسلمی را بکشد جایز است که وارث مقتول  
هر چه را بکشد بدون رد دیه جایز است که یک یا بکشد و از دیگران اخذ  
دیه بقدر جنایت او نماید و هرگاه بیشتر از حوزن یک مرد مسلمی را  
بکشد جایز است که وارث مقتول همه را بکشد و دیه زاید بر حوزن  
بوارث تمام زن به امد و هرگاه بعضی را بکشد باید دیگران بقدر جنایت  
خودشان دیه بدهند و هرگاه یک را از او بکشد از او یک مرد مسلمی را  
بکشد جایز است که وارث مقتول هر چه را بکشد و لیکن باید نصف  
دیه قتل را بوارث مرد قاتل رد نماید و بعضی گفته اند که آن نصف  
میما وارث مرد وزن ائله باید قسمت نماید و هرگاه وارث مقتول  
مرد قاتل را بکشد باید زن قاتل دیه بوارث مرد قاتل بدهد و هرگاه  
زن را بکشد از برار وارث آن چیز نیست و لیکن باید مرد  
قاتل نصف دیه را بوارث مقتول رد نماید هفتم آنکه



هرگاه بنده آزاد کرد و آزاد را بکشید بعضی گفته اند که جایز است  
دارت هر چه را بکشید و قیمت بنده را باقی آوردن میاید و جایز است  
که آزاد را بکشید و اقسام بنده چیزی از دریم که هر دریم هم از ده خودی  
و یک عشر خودت از نقره بوارت رد نمیاید یا اینکه بنده را بوارت  
بدهد و جایز است که بنده را بکشید و در این صورت اقسام بنده تسقط  
بر شما یک از او رد و بعضی گفته اند که نصف جنایت بر آزاد است  
و نصف دیگر بر بنده پس اگر دارت مقتول هر چه را بکشید نصف  
دری از او را باید بوارت آوردن میاید اگر قیمت بنده زیاد از نصف  
وید آزاد باشد باید بقدر زیاد باقی اقسام بنده ردنی بدهد الله قدر اگر  
از او را بکشید باید اقسام آن بنده شریک در قتل نصف اقسام او را  
بوارت آن آزاد قاتی که قصاص با او شده است ردنی بدهد یا اینکه آن  
بنده را بوارت او داند که او را ببیند محض قرار بدهد یا اینکه بکشید  
اگر قیمت او زیاد بر نصف دین نباشد و الله پس زیاد مال اقسام او است  
و اگر دارت مقتول بنده را بکشید شریک او در قتل که آزاد بود بقدر  
بر نصف

بر نصف دین از قیمت بنده را باقی آوردن میاید اگر قیمت بنده زیاد  
داشته باشد بر نصف دین که از او پس زیاد بقدر نصف دین باشد  
همان مال اقسام آن بنده است و اگر زیاد کمتر از نصف دین است  
بماند و از اقسام آن بنده اضافه میکنند و به مال دارت مقتول  
میکنند و اگر قیمت بنده زیاد بر نصف دین آزاد داشته باشد  
خواه بقدر آن بکشید خواه کمتر باید قاتی از او بطرف دین بوارت  
مقتول بدهد پس اگر دارت مقتول بقتل بکشید و الله تسقط  
دارد که آن آزاد را نیز بکشید و نصف دین بوارت او بدهد  
و اگر مقتول موافق قاعده است چنانکه بکشید تسقط بر صاحب باقی اقسام  
و اگر مقتول موافق جمیع اقسام است تسقط بر بنده و صاحب است  
که در حد مودعت است تسقط که از آن آزاد بکشید  
از او را بکشید و از اقسام آن بنده تسقط و اگر در حد مودعت  
بکشید پس اگر قیمت بنده بیشتر از نصف دین آزاد داشته باشد

وارث مقتول زاید باقی بنده رو نمیدارد الاقله و اگر بنده را  
بکشد وزن را نکند لازم است بزدن که نصف دینه را باقی بنده  
بدهد اگر بنده زاید از نصف دینه باشد بقدر نصف دیگر و الا بقدر  
زاید باقی بنده رد میکند و باقی وارث مقتول باید بدهد  
و اگر زن را بکشد و بنده را نکند پس باقی بنده باید آن بنده  
بوارث مقتول بدهد یا نصف دینه را پس اگر بنده را بدهد  
و قیمت بنده بیشتر از نصف دینه نباشد سطحی بوارث  
نماید و اگر زاید باشد و اشته باشد و وارث بنده از دینار  
باید بقدر زاید باقی بنده رد نماید چنانکه بعد لول حدیث  
موافق در قاعده است یا فدهم استند بر گاه شخصی  
از بنده بکشد بر بنده و آن ادبیت کشند بنده را  
بسیار ادبیت حقوقه مستحقند بنده را بکشد  
در حال اضطرار و مشرف بودن بکشد و در آن حال شخص  
دیگر او را

دیگر او را بقتل رساند مثل اینکه سر او را از بدن جدا کند پس وارث  
مقتول شش قطعه قصاص بر ادبیت بنده دارد و لازم است  
بر آنکه دیگر که سر را بریده است دینه جدا کردن سر را بوارث  
مقتول بدهد و اگر حیوة مستقره داشته باشد یا بنده یا بقیه  
در حال اضطرار و مشرف بودن نباشد و دیگر در آن حال  
سر او را برود یا عمل دیگر کند که باعث کشته شدن او در آن  
حال بشود و وارث مقتول شش قطعه قصاص بر آن دیگر دارد  
نه او را که ادبیت بر بنده بکشد بر آن ادبیت بر بنده بکشد  
بر آن ادبیت بر بنده شش قطعه قصاص عضو یا مانند آن دارد  
و اگر از عمل مرد و یا بد اجتماع در آن زمانه کشته شود  
بکشد و بکشد بر آن حکم است که در قتل راد در چند ننگ  
دو اذنه استند بر گاه که مرصحت بکشد بر بنده و  
مرصحت اول یا آخر بر هر دو مرصحت مقتول شود

و از جراحت دیگر آن مجروح بپیرد وارث مقتول تسلط  
وقضای برکتی دارد که بر اوست او با عیث مملکت کند و لازم  
که در بجا بر اوست مبتدل بصحت بنده را بوارث جرح که مقتول  
نشد به هید بنا بر قول هر ریت که وارث مقتول اول  
تلقا بر قضای دو عضو یا مصاطبید یا از برار جرح است  
آن عضو داشته باشد و اول مصاطب کردن یا بر هر وارث  
فضل هفتم در بین اصحاب قضای کردن بر اعضاست  
که بر اوست آنها عیث مملکت نشود بدانکه چند امر است  
که شرط است در تسلط قضای کردن مجروح از خارج  
اول مس و بوی و در اسلام بلکه در غیر مس و اخذ  
لازم است و دوم مس و بوی در آن اول و بوی در جرح  
بسیار مجروح مثل اینکه جرح بنده و مجروح از او سببی  
اشکته جرح بد مجروح بنانند چه در ام اشکته مس و بنانند  
عضو جرح

عضو جرح و مجروح در صیحه بودن و مؤلف بنویس با آنکه عضو جرح  
در اصل صیحه بعد باشد هر چند عضو جرح مثل مؤلف باشد بل برگاه  
که وقتیکه منده اشته باشد و کنه دیگر که صیحه اش منزه صیحه است  
باشد یعنی اکثری را با کوشی او را قطع نماید جایز نیست که آن مجروح  
بیز بینی یا کوشی اکثری را قطع نماید و همچنین اگر کسی یک چشم داشته  
باشد و دیگر یک چشم در آن یک چشم در آنده را کند باشد باید  
یک چشم یک چشم در آنده را کند یا اینکه او کوفه دهد شد دون  
مجروح دیگر در زوم رد تلف دید قتل را بان یک چشم در آنده  
خلاف است و قول بزوم رد در صورتیکه یک چشم بودن است  
الی باشد یا بخلقت بلکه هر چند بسبب قضای کردن باشد قوت است  
و لیکن اول مصاطب است پنجم اشکته قضای کردن مقدر  
باشد منته کردن بمنزل و بانث مملکت نفس یا تلق شد

عضو خارج نشود هر چند باخبار اهل خبره معتبره باشد و الله اعلم است  
که مجروح اخذ دیه نماید برود چنانکه خواهد آمد و هرگاه زمان بسیار کم  
یا سرد باشد قصاصی کردن در آن زمان باعث سزایت کردن جرات  
نشود و باعث هلاکت و تلف شدن عضو بشود باید سیر کرد  
تا اینکه هوا معتدل بشود و هر نسبت که در صورت تنگه قصاصی کردن  
باعث هلاکت نفسی جارج نشود و لیکن استیفاء مثل متغیر  
باشد جایز باشد قصاصی کردن بقدریکه کمتر باشد از جرات جارج  
و از برار مایه التفات اخذ دیه نماید و لو با لسان و لیکن در این  
صورت قصاصی کردن بدیهه است و لیکن باید دانست که معتبر  
در میان قصاصی کردن اینست که دراز و پهن باشد جرات را تخفیف  
نمایند و آن مقدار قصاصی کنند مگر آنکه تقویة بینا عضو جارج  
و مجروح باشد یعنی اینکه عضو جارج کوچک باشد چون سر کوچک  
و عضو جارج

و عضو جارج بزرگ باشد چون سر بزرگ و مثل قصاصی کردن  
باعث بشود که جرات قصاصی از سر مثل بگذرد و بیهوش نماید  
بگردن برسد پس از این صورت از محل تعدد نباید کرد بلکه بقدر  
امکان باید قصاصی بگذرد از بر لقیته دیه اخذ نمایند و در لزوم  
ممانعت در عمق کبودی شفاست و مشهور بلکه متفق علیهم  
ظاهر اینست که از جمعی تفریح با آن حکایت شده است اینست که  
مس و بودن در عمق معتبر نیست بلکه تجرد صواق آمدن است  
جرات که از جارج صفا شده است خواه مس باشد خواه نباشد  
مثل اینکه جارج ضعیف باشد مجروح قوی است و عکس آن نیز باید دانست  
احوط و اول آنست که قصاصی جراتی که اطفال دارد که سزایت بگذرد  
باعث هلاکت نفسی بشود تا غیر بمنیزه از بلکه بعضی گفته اند  
منع کرده اند از جوار قصاصی کردن بستی از صول بر پوست از جرات

چنانکه هرگاه که دندان گوگرد را از تپتی برین بی بصیر کرد تا زمانیکه  
 سبک است روئید می شود کسی اگر روئیده شد باید ارشی بدهد  
 و اگر روئیده نشد قهوی باید کرد اگر مایوسی شوند از روئیدن و ایضا  
 باید دانست که هرگاه که از تپتی بچشم شخص برسد که باعث  
 شود که از دیدن بازماند و بر نور تابو لیکن حدقه چشم عیب نکند  
 و کج خلقی و قیامت جز نیست که قهوی بکنند بر وجهیکه نور لبر را  
 فدا کرد و با بنظر تکیه قدر از کافور در منبع نور بریزند تا اینکه  
 کور کرد یا اینکه قدر از پنبه را تر بکنند و بر باله پیک چشم  
 چنان بگذارد و چشم او را باز بکنند در برابر آینه که آتشش  
 شده باشد در مقابل آفتاب باشد تا همانند نور لبر جلا فدا کرد  
 چنانکه از امیر المؤمنین مرویست یا اینکه مانند نی عمل را بجای  
 آورند که باعث کور کردن باسد مدت حدقه و بعضی منخر کرده  
 طریق را یکس فیت که از جناب امیر المؤمنین مرویست شده است

و مدلول آن

و مدلول آن است که اجتناب چشم جان را بعد از پوزن کردن  
 اطراف آنرا بکنند مانند قرصی آفتاب کرد آینه و بعد از پنج روز  
 مودند که باینه که انظار کرده پس از هر روز این کردیده بدون  
 اینکه در حدقه او چیزی وظلی بهر رسیدن باشد و طاهر شود از بعضی  
 اشته آینه گرم برابر آفتاب باشد و چنانکه ملا غفرنا بیرون  
 علی ای تقدیر پس عمل با بنظر آن لوط و اول است و ایضا  
 باید دانست که هرگاه که شخص مفلوح الدواب باشد که کتف  
 او را بریده باشند و کتف دست او را قطع بکنند بعضی گفته  
 که جایز است که اشخص نیز کتف دست آنکس را قطع نماید  
 و دیده آنکس را او را بدهد و لوط اشته قهوی بکنند و در کتف  
 که مثل دیده است و قهوی را با ایضا باید کرد و دست هرگاه اشخص  
 جنایتی بکند بر بسا او بعد از جنایت از او دست پناه برد که

جایز نیست قضای کردن در هر مبلکه باید بر او نند گرفت  
در ماکول و مشروب اینکه بیرون بیند و بعد از این وقت  
بکنند و اگر در هر مبلکه و جنابت بر سر جایز است که در هر  
قضای بکنند و در اطاق کردن من همانند در اطاق و مذوق است  
اصطلاح و او را اینست که طبعی باشند پس اگر کسی بعد از اذیت  
و جنابت پناه برد یکی از آن من هم او را قضای بکنند  
الاولی در او نیز در ماکول و مشروب بکنند تا اینکه بیرون  
بیاید و بعد از این قضای بکنند چنانکه مذکور میشود که نتوان  
رسید که اگر در آن من هم دفن شود عند اجابت از  
او دفع میشود پس عند اجابت این طریق اولی از او باید دفع شود  
باب دوم و از هم در این باب هم در این باب  
فضل اول در این صفت در این مبلکه و در این مبلکه است

از مالیکه مقدور

از مالیکه مقدور معاین است از این جنابت بر اینند  
بسیکشی با قطع کردن اعضا بر اجابت بر اینند یا نحو اینها  
و اگر آن مال که واجب میشود از اجابت معاین نباشد در شرع  
و محمول باشد تبعی این نیز با نیز بکنند آن مجر و حایز  
قرنی بکنند و معنی بیرون احتیاج بعد از اجابت کند و بر اجابت  
و احتیاج جنابت نمایند و مایه التفات میان جنابت را  
افزایند از امرش و حکومت گویند فضل در وقت در این  
مقدار دیده مسلمان است که از اجابت جنابت و مانند آن در هر  
بیانند در وقت عدد در صورتیکه مصلحت بر آن بکنند یا آنچه تعیین  
بهم بر این یک از جنابت بر وجه تجزیه مع اللذوق اولی است  
که هر کسی با بیشتر بکنند در وقت جنابت و او را  
کاور او ملاق بیاید یا اینکه داخل سه مسای شود علی الاطلاق

سینه دولت ستمت بنام بر شمشور که از بعض نقل ادعای  
اجماع بر آن کرده اند و هر قدر که از بارش زمین است چنانچه  
مزارعهای شرعی طلالی یا لغاتی پنجم هزار کوفته است  
که اگر کفند بر آن صحارف بیاید ششم ده هزار در آن است  
هر در یکی بمقدار چهارده نخوف پنجم و یک عشر خف است از فقه  
و هر یک از اینها را که قائل اعتبار بکنند باید در ظرف مدت یک سال  
از مایه نوبه بدهند از مایه عاقله و نه از بیت المال و هم چنین است  
و در قتل بخطا و شبهه آن علی الاقوال هر چند هو طایب است که از  
بکنند دادن ششتر او لیکن تقوالتست میباشند که در قتل  
عمدا هم است یا شتر که در قتل خطا و شبهه آن لازم است  
زیرا که در قتل عمد شتر که بر آن شتر صحارف بیاید لازم است  
و در قتل شبهه بخطا علی الذبح شتر است که ماده باشند  
و داخل در مایه

و داخل در مایه شمشور باشند یا داخل در مایه که بگذرد باشد علی الذبح  
و شتر دیگر مایه باشند و داخل در مایه که بگذرد باشد و جعل شتر دیگر که  
مامل شده باشند و اینها نیز از مایه قائل است علی الذبح و این  
دیه بود و نظیر هر سال باید بدهد و در خطا محض علی الذبح است  
شتر است که ماده باشند و داخل در مایه هم شده باشند و است  
شتر است که نر باشند و داخل در مایه هم یا نیم شده باشند و است  
شتر دیگر که ماده باشند بهیچ سالی شتر دیگر که ماده باشند  
و داخل در مایه که بگذرد باشند و این دیه بر عاقله است چنانکه  
آن خواهد آمد و نه دیه را در ظرف سه سال باید بدهد و باید دانست که  
دیه زن در جمیع اقسام نصف مثل دیه مرد است ولیکن در شتر خف است  
میان دیه عمد و خطا و شبهه بخطا در سن شتر چنانکه گذشت و البته ایام  
فضل ششم در بنا دیه یا اول و نظار است و مجوسی است که خبری میزند که

در مقدار دینه این خلاف است مشهور منقول است که دینه این نیست  
در اتم است مقدار در رسم کور شده و حکم از شیخ طوسی است که  
اگر مسلمانی بیهوش و مضار و مجوس را بکشند بر وجه اتفاق بی بطور عامه در کشتن  
بر این لازم است که همت صد در اتم به اهد و اگر مقدار باشد در کشتن این  
باید زید تر به اهد بمقدار یک حکم شرع صلح میداند موافق اخبار  
که بعضی دلالت میکنند بر اینکه دینه این بقدر دینه کامل است  
و بعضی دلالت میکنند که از بر کشتن بیهوش و مضار چهار برابر  
در اتم باید داد و از بر کشتن دینه مجوس همت صد در اتم  
و از صدوق و اسخ و قول دیگر حکم است و اول اقوال است باید  
دانست که دینه زن بیهوش و مضار و مجوس که از آد باشد نصف  
دینه مردان این است در مقدار یک ذکر کرده است و باید دانست که  
از بر کشتن مس بر کفار و کشتن بیهوش و مضار و مجوس که از  
اطاعت اهل اسلام خارج نبوده و دینه لازم نمی شود و باید دانست که

در دینه

در دینه و دلایز ناخلاف است بجز گفته اند که من و دینه مسلم از اوست  
و بعضی گفته اند که من و دینه اهل کتاب است که همت صد در اتم باشد  
و این قول اقرب اصل است و فصل چهارم در بیان دینه کثیر  
و غلام است بدانکه دینه غلام قیمت او است مگر آنکه قیمت او بیشتر  
از دینه آزاد باشد که در این صورت بقدر دینه حر را مالک غلام باید به اهد  
و زاید آن به اهد و همچنان است دینه کثیر از اهل این است که فرق نیست  
در صورت مسلم بودن غلام و کثیر میا مسلم بودن مالک این  
و دینی بودن این پس باید قیمت این را بید از دینه مسلم  
نباشد از چند زاید از دینه دینی باشد در صورتیکه غلام و کثیر دینی  
باشند اعتبار به دینه دینی است پس باید قیمت این را زاید  
از دینه دینی نباشد از چند آن این مسلم باشد چنانکه گفته  
است که تصریح کرده باین و بهر تقدیر باید قائل را تغذیر کرد  
بمقدار یک حکم شرع صلح میداند و در صورتیکه امان مقبول گفته



قتل که مثل کفره روزه ماه مبارک رمضان است نیز لازم است و اگر غلام  
و کینز مال قتل باشد تعزیر و کفره لازم است و در لازم بودن تعدد  
دادن قیمت اینان خلاف است ولیکن تعدد دادن قیمت اوطاق  
و باید دانست که اگر حرق قتل معتاد باشد در کشتن غلام و کینز مقصود  
احادیث معتبره که بعضی از آن جمع فتوای داده اند سینه استوار  
مستحسبه اندلیغ است که آن حرق قتل را باید کشت و نیز باید  
دانست که در غلام و کینز مثل دیه از او است در صورتی که قتل قتل  
عمد و شمشیر یا دیه از مال قتل باید داد و در قتل خطا دیه بر عاقله  
و نیز باید دانست که ماه ششماه غلام یا کینز که جنایتی بر سر نه  
بر کسی دیه آن جنایت بعد قیمت آن نبوده باشد مثل اینکه در  
او را ببرد یا بپزند او را ببرد و یا مانند اینها که دیه آن بقدر دیه  
کشتن است باید آن غلام یا کینز را با آن شخص جنایت رسانند  
داد و دیه آنها را از او گرفت و اگر دیه آن جنایت کمتر از قیمت  
ایشان باشد مالک ایشان تسلط ندارد مگر بر کوفتی ارشی  
الجنایت یعنی

الجنایت یعنی عاید التفت و تریا قیمت صحیح و معتبر است  
باید دانست که هرگاه بنده جنایتی باز او یا غیر آن بر سر نه  
دیده آن بر مالک او نیست بلکه مالک اختیار دارد که آن بنده را  
بدهد یا آن کسی که با او جنایت رسانید که بقدر جنایت مالک  
او ششماه ارشی الجنایه بر او بدهد یا آن چیزی که کمتر است از ارشی  
و قیمت بنده آن بدهد علی حد اختلاف فضل بچشم در میان  
چیزها است که بگوید به میباشند به مالک اسباب و در هر چند  
امر است اول آنست که مباشر کشتن شخص باشد بر سینه  
خطا یا غیر بقدر کفایت فعل گشوده داشته باشد از برای چیز دیگر  
چنان میدوان فعل تعلق مسلمان بگوید بدون قصد او و اگر  
طبیعی که قادر در امر طاعت باشد متوجه معالجه بر طرف نشود  
و آن طرف تلف رسد و یا از حادق باشد بدون آن  
آن طرفی معالجه نکند و او را تلف نکند یا اینکه عضو از اعضا

اور اضایع بکنند لازم است که از مال خود دین به بدهد در صورتیکه  
 معلوم باشد که تصرف شدن آن مفعول اوست و اگر آن طلب  
 حاذق باشد و باذن مریض یا ولی او معاینه بکند و او را بر  
 سینه اش خطی بکند پس در آن خدق است و مشهور است که  
 ضامن است بلکه از جمعی ادعای اجماع بر این حکایت نکرده است  
 و بوضوح گفته که ضامن نیست و اول آنکه است بلی هرگاه بر غ  
 یا ولی او پیش از معاینه بگویند که تو ضامن نیستی و او را  
 بری الذم ظاهر اینست که ضامن نباشد و احوط است که بعد از  
 تصرف شدن دین به بدهد یا طلب را بکند و همچنین است حکم  
 بیطار که طلبت حیوانات را میکند و هرگاه شخصی از این بدهد  
 و در آن وقت خوف یا غم را در کت بدهد و بکند بر سر او  
 و اگر را بکند یا غم بکند لازم است همه دادن و لیکن اگر  
 کرده اند که دین از مال او بدهد و او بشود یا از مال عاقله قول  
 غایب در نهایت قوت است و همچنین است حکم دایه که در حال شیر  
 دادن طفل

دادن طفل بسبب خواب بر روان طفل بیفکند و او را بکشد و لیکن در  
 این صورت قول تیمم نیز است که نفعی داده اند زمین آنکه اختیار دایه  
 شدن از جهت تصرف است و میراث آنکه از بر صاحب باشد زیرا  
 که در صورت اول باید دین از مال دایه داده شود و در صورت دوم  
 از مال عاقله است و احتیاطاً در جمیع صور است و هرگاه شخصی عاقله  
 بازوجه خوف قتل بکند یا او را بکشد در بر کرد و او را بکشد  
 بدون قصد قتل و مانند آن دین لازم است و همچنین اگر از بکنند  
 خوف بکنند از بر لاد و بکشد غالباً این نوع موجب قتل  
 نشود و بر وجه اتفاق موجب قتل او نشود بدون قصد قتل  
 و دین از مال قاتل است و اگر قصد افتادن بر شخص داشته باشد  
 و بر وجه خطا بر رد شخص دیگر واقع شده باشد دین لازم است  
 و لیکن از مال عاقله است و هرگاه شخصی کینه بر باله شخصی بکنند از  
 داور بکشد شخصی اندازنده ضامن است در باب قتل و دین

در صورت عدم وظایف و غیره باید دانست که از جمله فروغ این مقام  
چند مسئله است مسئله اول آنست که هرگاه شخصی که او عورت  
گردد بخواهد بمنزل عوف و بدو ازین او از خانه بیرون کند ضامن است که  
اگر بمنزل عوف برسد پس اگر کسی گشته شود باقرار یا به پلینه  
ثابت بشود که شخصی او را گشته است یا عزیز او را گشته است  
باید قضای بر قائل کرد و اگر قائل او معلوم نباشد بی در زوم  
قضای کردن بر همه خانه یا در گرفتن از او عمل کردن بطریق  
و در صورت تحقیق لوث و اضدویه در عین صورت یا گشتن  
و در صورتیکه ادعا ببراءت بر مضمون خود از گشتن مهمان کند و دیه  
گرفتن اگر ادعا بکند ضامن است و ظاهر قول بزوم اضدویه مطلق  
اقرب است برگاه آن مهمان آمده بسیار بند و از قتل در او نباشد  
قضای لازم نیست در صورت عدم لوث و کیلین در لزوم دیه ضلوع  
و همچنین در قضای کردن در صورت تحقیق لوث و اعطای

احوط است

احوط است مسئله ثانیه اینست هرگاه زن دایره طلع باشد و او را  
و او را امیای کرده باشند که طفل را در خانه عوف ششم به هد و بدو ازینجا  
طفل را بفرستند و صاحب طفل را بفرستند که آن طفل طفل او است  
پس اگر کذب ثابت شده باشد باید که آن طفل را یا کسی را که محتمل است  
که طفل ایشان است و اگر از گزند دیده اند از آن طفل را کذب ثابت  
نشود باید تصدیق او کرد مسئله ثالثه اینست که گاه  
زن با اجنبی میل داشته باشد و در شب زفاف آن اجنبی را داخل  
خانه کرده باشد و شوهر او بود بر زود طفل در خانه آن اجنبی را بکند  
و آن زن شوهر را بکند بعضی گفته اند که چون آن اجنبی همدست  
و بعضی گفته اند که آن زن باید دیه آن اجنبی را به هد و بهر تقدیر آن  
زن را باید گشت دووم از اسباب بی سبب شدن است از بر قتل  
باین طریق در تاریخ عام و خوان که غیر سبب نیز حق عبور  
داشته باشد چای بکند یا کار دو مانند آن لقب بکند یا ایند

بمیزان ذکر باعث لغزشی دیگران بشود و یا مانند اینها از همزبانان  
بعث تلف شدن نفسی میشود بر وجه سببیت تابع معرفت که شخص  
در صحتی افتد و یا اینکه می میرد و یا اینکه زینان بخورد پس باید  
چیزی که شخص در راه ریخته است چون آب و پوست کزازه  
و یا اینکه چیز در میان راه می اندازد که بعد از زمان خوردن سبب  
برفودن بان می گردد و از جمله اینهاست در سبب شک از  
براققت لصب کردن تا در سمت کرم عام و یکدیگر  
عمر است و در صحت بوی آن لصب کننده دیده مقبول یا  
نحو آن را خلافت است و مقتضای اصل عدم ضمان است و احوط تحقیق  
برای دقت است یا برای اعیان و یا به مصاطبه و باید دانست که از  
جمله ذوق این مقام نیز چند مسئله است فرع اول است که نگاه  
کردن داخل منزل شخص شوخی پس اگر مال صاحب منزل جنایت  
راست مال آن کسی صاحب منزل ضامن نیست اگر مال خارجی را ببرد

پس گفتار

پس بعضی گفته اند که آن خارجی ضامن است مطلقا و بعضی گفته اند که  
اگر صاحب مال خارجی است ضامن است و اگر مال خود  
ضامن است و الا فلا و بعضی گفته اند که اگر علم بجنایت و فرار یافته  
مال نداشته و کسی کرده است ضامن نیست و اگر علم داشت و کسی  
کرده است یا قدرت بر آن ضامن است و ظاهر اینست که این نیز نوعی  
از تقویات است پس قویان نیست اگر صاحب مال خارجی کوتاهی کرده باشد  
باین نظر نقد زاینکه کسی لازم بود بسبب علم داشتن بفرار یا نیندن  
در شب در روز یا اینکه معتاد بوجوب کسی کردن نباشد از برای  
از حیوانات و اوجس کرده باشد ضامن است علی شاک فی الامیر و الا  
فلا و احوط تحقیق برای دقت است یکی از وجوه مذکوره در اینست  
نیز فرع ثانیه است که نگاه شخص داخل منزل شخص شوخی و  
ان خانه او را بکنند یا مجرد پس اگر بدون اذن صاحب داخل  
خانه بران چیز نیست همچنین اگر بدون اذن داخل شوخی نیز نه و اصل

او و یکی از شخصی از آن دهنده من است اگر آن داخل شوند مطلقه بنوده  
باشند که از آن او اعتبار ندارد و آنقدر که با آن صاحب خانه داخل شود  
این شخص میباشند فرسخ فالسه است که نگاه که سوار باشد  
یا اینکه که با آن را کند و بکشند کسی که در حال راه رفتی آن مال فری  
بکس برسد پستما خوف این که ضایع میباشند و ظاهر این است سر  
حکم دست را دارد و اگر بیای محو فرزند ضایع نیستند و اگر  
در حال التماس باشد جمع سوار ضایع نیستند و همچنین اگر سوار  
را بیند که سبب باشد که آن مال را زده باشند اگر زنده عزیزان  
باشند آن زنده ضایع نیست و همچنین است را زنده مال و اگر بر آن  
نفر سوار باشند صاحب مال همراه باشد ضایع صاحب مال است نه عزاد  
و اگر آن مال آن شخصی سوار شده را زده ای نیزند پس اگر زده ای زده  
سبب یا نیز مالک باشند آن مالک ضایع است و الا فلا و اگر از آن مال  
مال چند بماند باشند از قبیل مالک و مالک و را زنده هم میگویند  
در ضمانت و اگر اگر یک مال مملوک باشد نیز ضمانت است  
بر وجه مملوک

بر وجه مملوک و یکس در صورتیکه مملوک میباشند ضایع است و است  
و اگر کسی عاقل باشد پس در آن ضایع است بجز گفته اند که در این صورت  
نیز اوقات و بعضی گفته اند که اگر سوار بر آن بر سر نه اگر ضایع بقدر  
قیمت او باشد و او اخذ میکند یا اینکه آقا را بخواهد را بدید و اگر  
جانیت بر عزیزان باشد چیزی لازم نیست مگر اینکه آن مملوک را زده  
باشد که در این صورت باید از ضمانت بر پایه سبب است و این  
سبب است و بیشتر چون با بنظر تقی که هر یک بر وجه استقلال یا نیز  
مکنند و اجتماعات بیشتر میکنند مثل اینکه در شریع عام از بیباشند  
که سبب آن پای لغزشی تمام بهم رسد و دست بر زده بر زنده  
و الا استقلال زنده زنده باشد و در صورت اجتماع بزنده  
بزنند و بکشند یا اینکه سوار دیگر بر سر نه پس اگر بجز مملوک  
شخصی باشد هم آن مشرب قیمت در روز کردن و قضای  
اگر قتل عمد باشد و لزوم دین اگر عمد باشد و اگر سبب باشد  
باشند پس اگر هر دو در آن نیز باشند یا اینکه مملوک میباشند

مباشرتان است اگر مباشر علم بسبب استهانت باشد پس ظاهر اینست  
 که بسبب اینست فصل در بیان دوی اعصابت پس در این فصل هر چند  
 مطلب است مطلب اول در بیان دوی مومس در اینست بدانکه  
 دوی مومس یا مومس ریشی بر دوی که مومس یا ریشی ریخته شود سبب  
 ریختن مثل آب گرم بوسیله فورانه و دیگر رویدنه نشود بقدر دوی  
 قتل است چنانکه گذشت و بعضی گفته اند که دوی در این صورت صد  
 مشق طلب است و اگر مومس رویدنه بشود پس مشهور قایلند بزرگ  
 ارشی و بعضی قائلند که ثلث دوی باید به مدد ایت طا اول است و  
 پنجمی است حکم مومس زن باین معینکه هر گاه وضعی بکنند که  
 مومس زن ریخته شود و رویدنه شود باید دوی زن را به مومس  
 رویدنه شود باید بقدر دوی مومس را به مومس و بعضی گفته اند که در  
 این صورت باید بقدر مومس دوی به مومس مومس در بیان  
 دوی مومس است بدانکه هر گاه شخص وضعی نماید که بر دوی ریخته  
 و رویدنه شود

در رویدنه شود و اگر مومس را در ریخته شود باید پانزده مشق  
 طلب به مومس را که ریخته شود لطف از این مومس و بعضی گفته  
 که این مومس را بقدر دوی قتل باید به مومس از برای مومس  
 لطف آن باید به مومس رویدنه شود از برای لازم است و باید  
 در نشسته هر گاه از مومس یا ریشی یا رویدنه ریخته شود  
 باید یک بس کل از دوی به مومس یا بنشیند مثل مجموع مومس  
 باید که در دست کردن و مثل آن بقدر نسبت مجموع دهد  
 از مثل آن بعضی بقدر عشر مثل مجموع بشود باید عشر دوی  
 مجموع از دوی که در انگشت باشد ثلث را باید از دوی که در انگشت  
 مومس است را بر مومس مطلب است در بیان دوی چشمها است بدانکه  
 از هر چشم شخصی که بکنند باید بقدر دوی قتل نفسی  
 و اگر یک چشم را که بکنند باید بقدر لطف دوی قتل به مومس و باید  
 در نشسته هر گاه که چشم است و استهانت باشد و چشم یک را از دوی

باید چشم دیر بگفتند که در شده باشد یا اینکه هرگز  
باشد که بسبب مستحق اوست و دیده شده باشد یا بعد دیده  
قتل عدرا به همد و اگر آن چشم بسبب جنایت کسی کوشه  
باشد که بسبب مستحق اوست یا دیده شده باشد پس از بر  
یک چشم صحیح دیده تمام بنا به همد بلکه بنا بر قولی ثلث  
دیده را باید به همد و بنا بر مشهور نصف دیده تمام باید به همد  
و این اقوی است و نیز باید دانست که هرگاه کسی کور بوده باشد و  
لیکن چشم آن وحده آن باقی باشد و شخص جنایتی  
با آن چشم کور رسد که آن چشم خشک شود و نزد  
برو بفرستند که ثلث دیده چشم صحیح را باید به همد  
و بفرستند که اگر آن جنایت با چشم کور کسی است  
آن چشم زایل شود یا اینکه آن چشم با زنده و بسبب  
آن جنایت بهم بیاید لازم است ربع دیده را به همد و بفرستند  
که اگر کور

که اگر کور آن چشم بسبب جنایتی باشد که بسبب مستحق دیده  
شده باشد ثلث دیده را باید به همد و الله تمام دیده چشم  
صحیح را باید به همد و قول اول قویتر در دمطلب دو ص  
درین دیده یک چشم است بدانکه دیده مجموع چهار یک که از  
برای چشم است بقره دیده قتل است و لیکن عمل خلاف  
کرده اند که از برار هر یک ربع دیده است چنانکه مختار جوی  
یا اینکه در یک فوق ثلث دیده است و در سختی  
یک ثلث چنانکه مختار بفرست و محکم از آن نیز این است  
که در یک فوق ثلث دیده لازم است و در تحت نصف  
دیده و از کتاب غینة ادعای اجماع بر اینجاست که ثلث دیده است و  
این قول اقوی است و لیکن منافی است میر این قول  
با قول بلزوم تمام دیده در مجموع چهار یک زیرا که در این قول  
یک دست دیده از کل نفعی خواهد شد مگر آنکه آن یک دست جنایت

دیگر استحقاق شده باشد و یا اینکه حکم اجزاء متفرقا غیر حکم آنها باشد  
در حال اجتماع زیرا که حکم شرعی تو بیغنی میباشند و اقتضای هر  
موردی نفسی لازم است و باید دانست که در دین مزایای چشم خلاقیت  
و انوار اینست که اگر با یکدیگر چشم ساطع شود دین این است  
و اگر منفرد از یکدیگر است و اگر لازم است با مدخله هر یک در میدان  
و عدم آن و بعضی در حال انفراد و عدم اثبات دین کامل قائل  
شده اند و بعضی نصف دین و قول هم اوطاست از برادری  
و هندی چنانکه اول اوطاست از برادری هم گرفته مطلب چشم  
در بنا دین یعنی است بدانکه دین قطع کردن نریمه یعنی بقدر دین  
تمام قتل است و همچنین در تمام یعنی بقدر دین قتل لازم است  
و بعضی گفته اند که تمام یعنی را قطع میکنند لازم است که از برادری  
آن بقدر دین قتل به مدد از برادری آن دین ارشی به مدد این  
قول خلا از قوت نیست اگر چه حکم باین نیز مشتمل است بط  
از کله اول مرتبه نریمه یعنی را قطع میکنند و بعد از این با قوت قطع میکنند  
لازم است

لازم است که از برادری نریمه یعنی بقدر دین قتل به مدد از برادری  
باقی ارشی به مدد و در حکم قطع کردن یعنی است شکستی آن که  
موجب جنبه آن شود و هر گاه است کنند و حرمه بکنند و عیب بکنند دین  
دین آن حد شقایی شرعی است و هر گاه وضع نمایند که یعنی فاسد  
بنفوس بدون شکستی و قطع کردن پس در آن حد شکست دین لازم است  
و اگر باین فاسد قطع بکنند شکست دین لازم است چنانچه دست  
فاسد یا پار فاسد را اگر قطع بکنند آن جز یعنی را که جز و  
فاسد است میماند و اگر قطع بکنند آن جز یعنی را که جز و  
باید استوار نیز اختیار این حکم کرده است و بعضی گفته اند  
که نصف دین لازم است و اگر بعضی گفته اند که شکست دین لازم است  
و بعضی گفته اند که ربع و به لازم است و قول هم که قائل شکست میباشد  
اقول است هر چند اوطاست است که طلبکار در جمیع احوال ضلالت  
اکتفا با قتل نماید و باید دانست که حکم بعضی از اجزاء نریمه یعنی  
از حکم کل مستفاد میشود نسبت به آن یعنی بعضی از اجزاء



بهمان نسبت مطلب ششم در پانزدهم کوشی است بدانکه دیه قطع  
 کردن از کوشی بقدر دیه قتل است و اگر از پنج برید و دیه قطع  
 کردن یک کوشی از پنج نصف آن است و اگر بعضی از کوشی را بریدند باید نسبت  
 آن بعضی را با کل کوشی ملا حظله نمود و همان نسبت آن دیه مخوف  
 و لیکن اگر زخمه کوشی قطع بکنند باید نسبت دیه کوشی را به هر دو کوشی  
 کوشی است و بکنند باید نسبت دیه زخمه به هر دو مطلب مخوف در میان  
 دیه که با نسبت است آنکه اگر کسی از کوشی را قطع بکنند لازم است  
 که بقدر دیه قتل سه دو در تعیین هر یک دیه و در حدیث گفته اند  
 بعضی گفته اند که در دفعه اول یک کوشی است و در دفعه دوم یک کوشی  
 لازم است و بعضی گفته اند که در دفعه اول چهار صد شقال شرع طلاله لازم است  
 و در دفعه دوم صد شقال طلاله و بعضی گفته اند که در هر یک نصف دیه است  
 بدون تفاوت و هو این است از برار نسبت که گفتیم دیه مخوف را برار  
 برار است تحت آن نصف دیه را مخوف نماید و در باره احوال زایه مصالحه نماید  
 و هرگاه بعضی از کوشی را قطع نماید باید آن بعضی را نسبت بکل او و بان  
 نسبت آن دیه مخوف مطلب ششم در پانزدهم کوشی است بدانکه دیه بریدن  
 زبان از پنج آن بقدر دیه قتل است و پنجین اصل است که بر زبان را نشود  
 شوقه از قطع کردن بعضی از مانده هر چند زبان بجا حرفه باشد و اگر از  
 جمله آن جنایت عاجز شود از قطع کردن بعضی از حروف و قفا بر قطع  
 بعضی دیگر باشد باید کل دیه را بقدر حروف الباقی بدهد که آن نسبت  
 است حروف نسبت است و نه ای الا ضلوف قسمت کرده بمقدار  
 حروف دیگر همانز تقاطع آن حروف است و باید مخوف و محلی از آن در علم  
 اینست که اگر بعضی از زبان را قطع بکنند باید بهیچان ملا حظله آن دیه مخوف  
 هر چند نصف زبان بیشتر بریده شود و خیار رسیدن است که اینست  
 باید آن بعضی از زبان عاجز شود از قطع بعضی از کلمات پس اگر جنایت  
 بیک نسبت باشند مثل اینکه آن بعضی مقطوع شد کل زبان باشد  
 و آن حروف دیگر عاجز شد از قطع آن نیز نسبت کل حروف باشد شکل آنرا  
 و اگر تفاوت داشته باشند ظاهر آن چیزیکه باعث زیادتی دیه بیاخذ  
 کرد و ناقصی در آن در زیاد میکند هر چند موجب زیادتی قطع از زبان  
 باشد بعضی مخصوص داده اند لزوم و عمل بمقتضای زیادتی که محرز از قطع

دیه کوشی

دیه زبان

زبان از پنج

زبان از پنج آن بقدر دیه قتل است و پنجین اصل است که بر زبان را نشود  
 شوقه از قطع کردن بعضی از مانده هر چند زبان بجا حرفه باشد و اگر از  
 جمله آن جنایت عاجز شود از قطع کردن بعضی از حروف و قفا بر قطع  
 بعضی دیگر باشد باید کل دیه را بقدر حروف الباقی بدهد که آن نسبت  
 است حروف نسبت است و نه ای الا ضلوف قسمت کرده بمقدار  
 حروف دیگر همانز تقاطع آن حروف است و باید مخوف و محلی از آن در علم  
 اینست که اگر بعضی از زبان را قطع بکنند باید بهیچان ملا حظله آن دیه مخوف  
 هر چند نصف زبان بیشتر بریده شود و خیار رسیدن است که اینست  
 باید آن بعضی از زبان عاجز شود از قطع بعضی از کلمات پس اگر جنایت  
 بیک نسبت باشند مثل اینکه آن بعضی مقطوع شد کل زبان باشد  
 و آن حروف دیگر عاجز شد از قطع آن نیز نسبت کل حروف باشد شکل آنرا  
 و اگر تفاوت داشته باشند ظاهر آن چیزیکه باعث زیادتی دیه بیاخذ  
 کرد و ناقصی در آن در زیاد میکند هر چند موجب زیادتی قطع از زبان  
 باشد بعضی مخصوص داده اند لزوم و عمل بمقتضای زیادتی که محرز از قطع

بعض از حرف که موجب نیک را که عجز از تقیم بعضی از حرف که موجب ناید  
می شود و این احوط است و باید دانست که از برار قطع کردن تمام زبان لال شدن  
دیده لازم است و از برار قطع کردن بعضی از آن بخت نسبت آن بعضی  
سوی کل اخذ دیده باید نمود مطلب هشتم در بیاید دیده دندانهاست بد که  
هرگاه که مجموع دندانها شخصی را بشکند و همه رخیه شود لازم است  
دیده دادن بقدر دیده قتل و اعتبار در اینجا که به نسبت و هشت دندان  
که هزاره دندان از پیشی است شش زده دندان در عقب است سوای چهار  
دندان که آنها را لویچه خوانند و در هر یک از دندانها رخیه بینی مشغول  
شعر طلا باید داد و در هر یک از دندانها عقب است پنج مشغول رخی  
طلد لازم است و اگر دندان زایدی منفرد آکنده شود بر آن خلقت است  
بعضی گفته اند که اگر شی دادن لازم است و بعضی گفته اند که هیچ چیز  
لازم نیست و قول ثانی قوی است و احوط است که در مصداق احوط است  
و اگر کفایتی بدندانها رسیده شود که باعث سیاهی آن بشود  
صلحت دیده آن لازم است مطلقا در صورتیکه بی نده بشود چنانکه بعضی

دیده دندان

بعضی گفته اند

بعضی گفته اند و در صورتیکه فائده دار باشند ارشی لازم است بنا بر این قول و ام  
چنینی جنابتی که باعث حرکت کردن دندان شود و بنفقد در آن نیز دارد  
شده است لزوم دادن هر چند دیده قول لزوم ارشی است و هرگاه که آن  
دندان سیداننده را بر وجهی ظلم کند لازم است شست دیده و هرگاه که موجب  
باشند کتبه استخوان و جمجمه گفته اند که باید مبر کردن پس اگر دندان افتاده  
روینده شده لازم است که ارشی بر همدان دیده آن دندان بر وفق مکرر  
لازم است بعضی گفته اند که دیده آن یک شست و قول اول قوی است  
و احوط است و اول است مطلب هشتم در بیاید دیده دست است به آنکه از برار برین  
صورت لازم است که بقدر دیده قتل داده شود در هر یک از نصف آن لازم است  
و حد دست که دیده هر دو بقدر کل دیده است و دیده یکی از آنها بقدر نصف  
دیده بند دست است مطلب نهم در بیاید دیده انگشت است بدانکه  
دیده قطع کردن جمیع انگشتها نیز بمقدار دیده قتل است و در هر یک  
بقدر شش دیده قتل است بلا تفاوت بنا بر مشهور و بعضی گفته اند  
که در اینها که انگشت بزرگ است شست دیده یک شست است و دیده  
چهار انگشت دیگر هر چند دیده است یا شسته دیده بند انگشت

دیده

بقدر دینه ثلث دینه انگشت است که در دینه انگشت بزرگ که دینه آن در قوس شود  
 و در آن بند نصف دینه است و در دینه بقدر ثلث دینه اصابت اگر نمود  
 بر دینه شود و اگر وضعی بکند که بیک بر دینه انگشت اصابت باز آید بر دینه شود ظاهر  
 دینه از برابر انگشت زاید نیست و در دینه است که اگر شش باشد و اگر وضعی نماید  
 که انگشت اصابت شش شود در ثلث دینه از آید باید به هر دو دینه قطع کردن  
 انگشت شش شده ثلث دینه است مطلب و از دهم در بیان دینه  
 ناضی است بدانکه هرگاه که وضعی بکند که ناضی شخصی بر دینه شود و بیشتر  
 شود یا آنکه بیشتر و بیشتر شود از برابر نامی رده ششغال ششغال  
 طلد به هر دو اگر بکند رویش شود باید بچشمغال ششغال طلد به هر  
 مطلب سیزدهم در بیان دینه ششگالی است بدانکه دینه ششگالی  
 است بر وجهیکه علاج آن بچیره ممکن شود بقدر دینه قتل است  
 و همچنین اگر وضعی کند که است شخصی خمیده شود یا اینکه  
 قمار بر ششغال اصابت باشد و هرگاه جیره کرده شود هیچ  
 شود بی در آن خلاف است و حکم از ششغال است که لازم است  
 که انگشت دینه به هر دو بعضی گفته اند که ششغال لازم است و بیغ  
 اذیت

دینه ناضی

شش

اقوی است مطلب چهاردهم در بیان دینه است بدانکه دینه  
 قطع کردن هر چه است بقدر دینه قتل است و در هر یک نصف آن است و در دینه  
 قطع کردن هر چه است بقدر دینه قتل است و در هر یک نصف آن است و بعضی  
 گفته اند که در هر یک بقدر یک دینه است که عبارت است از صد و بیست و  
 پنجاه شش طلد و در هر یک بقدر ربع دینه است و بعضی گفته اند که لازم است  
 از شش و این بقول مخالف از قوت نیست چنانکه گفته است که دینه سیزدهمین آن کرده  
 مطلب نوزدهم در بیان دینه ذکر است بدانکه دینه قطع کردن ذکر از بیخ آن  
 یا از خشفه یا بیشتر از آن بقدر دینه قتل است خواه ذکر کرد باشد خواه ذکر  
 صغیر خواه جوان باشد خواه پیر خواه قمار بر جمیع باشد خواه عجز  
 از آن بدون عجز و در دینه قطع کردن عجز بقدر ثلث دینه قتل است  
 و همچنین است ذکر شش و اگر بجز از خشفه یا ذکر قطع کرده شود یا بیک  
 بکل است و او بان صاحب اند دینه نموده مطلب شانزدهم  
 در بیان دینه خفیه است بدانکه دینه قطع کردن هر چه خفیه بقدر دینه  
 قتل است و اگر یک از آنها را قطع بکند بی در آن خلاف است بعضی  
 گفته اند که از برابر هر یک نصف دینه قتل لازم است و بعضی گفته اند

دینه ناضی

بعضی گفته اند از آن که در بیان دینه قتل است  
 و بعضی گفته اند که در بیان دینه قتل است

که دینه بیفته چو بقدر حاشی است دینه برینه است بقدر  
یکشکست دینه است و بعضی گفته اند که دینه برینه چو بقدر دینه است  
دینه برینه است بقدر نصف آن است و بعضی گفته اند که از برای  
هر یک از دینه برینه مرد پیر که مابوس است از جماع کردن نصف  
دینه است و دینه همان بقدر حاشی است و دینه برینه است بقدر  
نصف آن است و عمل با حاشی اول است و هرگاه کسی وضعی نماید که تحقیق  
شخصی بر حاشی او مشتق شود و درم دار شود و لیکن قادر  
راه رفتن باشد لازم است که چهار صد مثقال شرعی طلا به او هرگاه  
بروای شود باشد که بان استغفار نیز لازم است که هشت صد مثقال  
شرعی طلا به او مطالب می دهد در بیاد دینه شرفی و فرج است  
یعنی گوشت برآمده که که او را به فرج زن کرده است بماند دینه  
قطع کردن فرج زن بقدر دینه قتل است و در هر یک از آن بقدر نصف  
آن است مطالب می دهد در بیاد دینه از پاره کردن پرده که فاصله  
بین فرج اول و فرج بیانی که در این راه بیانی در راه غایب  
عنه اختلاف و قول اول ظاهر است هر چند بنا بر تفریح بعضی  
نقود ۲۰

نقود در حکم دینه است و تقسیم بر آن دینه افضاء بقدر دینه قتل است  
در صورتیکه از غیر شوهر صادر شود یا اینکه از شوهر پس از بیوع  
صادر شود چنانکه در صورت اجتناب از بیع نیز لازم است که افضاء  
بجماع حاصل شود و اگر غیر جماع حاصل شود پس از دخول کرده  
طلاق و مانند آن اتفاق بقصد نصف هر دینه نیز لازم است  
و اگر افضاء از شوهر بعد از بیوع صادر شود بدون تفریط پس دینه  
مقتضی است بلکه بعضی گفته اند که در صورت تفریط نیز دینه برینه است  
و افضاء نیست که در صورت تفریط محصن یکصد مثقال در صورتیکه  
شوهر پس از بیوع افضاء نکند آن زن بر او حرام شود خواه پیش  
و یا پس از بیوع بر او که ما دام حیوة او از اجابت او برسد که او را  
نکند بلکه اجتناب است که در صورت طلاق دادن هر چند طلاق  
بانی باشد بلکه هر چند شوهر نکند خصوصاً اگر آن شوهر نیز طلاق  
بدهد و آن شوهر نیز طلاق بدهد و احوالات او شود و هرگاه دینه  
مشقعه باشد ظاهر حکم او مثل حکم دینه است و باید دانست که هرگاه  
کسی در شوهر یا بجز او نکند مقادیر بکند و بگارت او را از آن بکند

لازم است که مهر مثل او را بدو در روز جمعه از شی بگارت علاوه  
 بر مهر مثل اشغال است لوط است که هر چه را بدو در طلب فرودم  
 در بیاید با ناست اگر که هر چه با یک شی قطع نماید از مفصل  
 سابق واجب است که بقدر و به قتل برسد اگر یک یا بر قطع نماید  
 نصف دینه قتل لازم است و دینه انگشتان با برست برست و در مثل  
 دینه دست است چنانکه گزشت و بعضی گفته اند دینه انگشت  
 بزرگ با برست و دینه دست و باقی است و به دست است  
 عشر باقی میباشد مفصل هفتیم در بیان دینه شکستگی بعضی  
 از عضو ناست در این فصل نیز چند مطلب است مطلب اول  
 در بیان شکستگی دینه است بدانکه دینه شکستگی دینه که در غایط  
 با دل است است و در شکستگی نیز غایط است و دینه شکستگی دینه  
 که در غایط با زو ناست ده منقار نیز غایط است مطلب دوم  
 است که دینه شکستگی سر و در غایط است که در شکستگی  
 حلقه و بر دینه است که سبب آنست و انبول و غایط است که در  
 بقدر دینه قتل است مطلب سیم است که در شکستگی رسته و  
 عضو که

عضو که در بریدن آن عضو قدر معینی از دینه است بعضی گفته اند که غمی  
 آن مقدار دینه شکستگی آن عضو است و اگر چیزی بکنند و بدون عیب  
 صحیح بشود دینه آن چهار غمی دینه شکستگی آن عضو است و بعضی گفته اند  
 که این اجماع است و بعضی گفته اند که هرگاه که دست شخیص را بکنند  
 پس از آن بر بندند و بدون عیب خوب بشود باید پنج دینه دست را  
 بدو هرگاه باعث رفع ناخوشی بشود سه ربع دینه شکستگی دست را  
 باید بدو و بعضی گفته اند که دینه شکستگی عضو در فرق و مکر و مایه  
 و یک دینه دست و یک کف دست بقدر غمی دینه کف دست است و  
 دینه شکستگی بند اول انگشت بزرگ بقدر دینه شکستگی  
 کف دست است و دینه شکستگی بند دوم از آن سه ربع شکستگی بقدر  
 نصف دینه شکستگی است کف دست است و دینه شکستگی بند سوم  
 از آن یک ربع انگشتان یازده منقار شرع غایط و دینه منقار از غایط است  
 و دینه شکستگی بند اول انگشت بقدر نصف است و دینه  
 کف دست را که دینه کف دست عضو است که باعث درون کردن  
 عضو میشود اگر اطمینان از رفع نشود بقدر دینه آن عضو است

و اگر فرض بشود آن نافرست بقدر چهار خمسی نشت در میان عضو است  
و در وجه اول از این برین در وقت آن عضو بچستی که آن عضو  
بیکار شود بقدر نشت در آن عضو است پس اگر برینند و در وقت  
عیب رفع نافرست بشود پس بقدر چهار خمسی مقدار نشت در وقت  
النشده بعضی گفته اند که در وقت نشتی تر قوه که آن استخوان است  
میماند که در وقت نشت کلوز کردن است در صورتیکه به بندند و در وقت  
عیب رفع نافرست آن بجو جهل متعادل نشت عطل است در اختلاف  
ادعای فوق بر این که نقل شده است و اگر نه بندند یا اینکه به بندند  
و عیب بر رفع نافرست بشود باید ارشی به مدی اکثر الامر نشت و اگر جهل  
متعادل طلوز ارشی است باید به مدی بقول بعضی و بعضی گفته اند  
که در وقت نشتی هر چه تر قوه بقدر در وقت نشت و در وقت نشتی  
بکار اینها بقدر نشت در وقت نشت و این متعادل است و قول  
اول اول است مطلب نشت النشده اکثر النشده بعضی میگویند  
بکشت خود بکارت در وقت ارشی او باقی بماند بماند بول آن  
اورا پس آن در وقت نشت میباید نشت بول خود را نگاه بدارد  
لازم است

لازم است که بقدر در وقت نشت و اگر نماند به مدی بقول بعضی  
انبار نشت در وقت نشت و اگر نماند به مدی بقول بعضی  
در وقت نشت و اگر نماند به مدی بقول بعضی  
ز اول نشت منافع انقضای نشت و اول عقل و حواسی ظاهر و باطنی است  
و در این فصل نیز چند مطلب است مطلب اول النشده اکثر النشده بعضی  
اوستی بکسی برینند که نشت زوال عقل او بشود باید بقدر در وقت نشت  
به مدی بقول بعضی آن اوستی نشت نشتی عضو باید نشت آن  
یا نماند بشود در وقت نشتی و باید نشت نشتی نماند نماند نماند  
به مدی بقول بعضی از روایات وارد شده است که اگر هر چه نشت نشت  
حاصل بشود پس از نماند به لازم نشت و اگر نماند به لازم است  
و در وقت نشت نشت نماند به نماند به نماند به نماند به نماند به  
بکسی نشتی برینند که نشت نماند به نماند به نماند به نماند به  
در وقت نشت آن کسی به مدی بقول بعضی نماند به نماند به نماند به  
در وقت نشت نماند به نماند به نماند به نماند به نماند به  
اگر آن کسی دیگر بافت نماند به نماند به نماند به نماند به نماند به

وایضی ضعیف است و اگر اذیت باعث زوال حکم شنیدن شود  
زایل شده اخذ وید یعنی نیند با بنظر بقدر کوشش اذیت رسیده را  
می بینند بختی که هیچ نشنود و کوشی صحیح را باز میکند از آن  
و صلا غیر مختلف را از پیش او در می کنند تا اینکه گوید که دیگر  
آن صد را نیشنوم و اینجا می در بر کلمات پس آن صورت را  
بها می کنند و باس و بر بون جمع جبهات نقد بقیش می کنند  
و بعد از این کوشی صحیح می بندند و کوشی عیب را باز میکند از آن  
و بطریق مذکور عمل میکنند و بقدر تفاوت اخذ وید می نمایند  
مطلب استیم البته هرگاه شرف شخص اذیتی بر سر نماند باعث  
کودک و بنوعی لازم است که بقدر وید قتل به هر کسی اگر ثابت شود  
کودک آن شخص سبب اذیت از هر چشم خواه سبب بر طرف  
شدن حدت باشد و در هر دو صورت یک می باشد از آنکه در اول  
پس در آن اختلاف است بعضی گفته اند که باید در هر دو صورت  
قتل کرد و بعضی گفته اند که چشم او را در برابر او نگاه می دارند  
پس اگر باز

پس اگر باز مانده تصدیق او باید کرد و اگر تکذیب او لازم است  
فایده قول در صورت افاده قطع و جبهه است و در غیر این صورت  
قول اول اول است و اگر سبب اذیت ضعیف در باره صلا  
بگوید که بویض نقضی بچیت شود بخت کننده اخذ کردن وید  
لذت است چنانکه در گذشته مذکور شد مطلب حدت  
الشم هرگاه شخص شرف اذیت بر سر نماند باعث شود که از  
بینی در ک در هر دو وجه عمل باید بقدر خوبی قتل تا آنکه در  
پس اگر اذیت شخصی معلوم شود بر وفق مذکور باید عمل کرد  
و الا باید با متقن معلوم کرد و با بنظر این که حراق را در آن  
ببیند از آنکه در ذریع بین او نگاه میدارند پس اگر از چشم او  
پس از آنکه در بینی خود را بر سر او اند در روح فایده و الا در  
خدا هر دو حکم نقصان من عمل است عم وید مطلب است  
الشم هرگاه که اذیت بر سر نماند بخت کننده اخذ کردن لازم است

بأن کسی بقدر دینه قتل بد مد بکند بعض گفته اند که اگر بافت شو  
تا نب کل دینه لازم است و اگر تا نظر تقیظر بکند دینه لازم است  
و این قول اوست بصل است و الله اعلم بفضله و در بیان دینه در جبر است  
و جبر است و آن چنانست که اول حاصره بجای نقطه و در نقطه است  
و آن عبارتست از جبر است که در سایر اشیاء شود و قدر از جبر است را پاره  
میکند و دینه آن عمل است و انصاف است و بعضی گفته اند  
که نصف شتر است و علفی تقدیر پس این حکم در مرد و از او بر شتر است  
و اما در دینه بنده است و همچنین زن مطلق پس در آن اشکال است  
و لیکن ظاهر اینست که دینه زن بچی از اینکه شکر دینه برسد  
با دینه مرد مساویست و بعد از این بقدر نصف به مرد است  
و در بنده و کینز نیست بعینت این است چنانکه خواهد آمد  
ان الله تعالی اعلم و دینه است و آن جبر است که در مرد و در واقع  
بنوعی که پست را قطع میکند و قدر از کونست را جبر قطع نماید  
و دینه آن شتر است بیستم ملاحظه است و آن جبر است که در  
یار و در واقع بنوعی

یار و در واقع بنوعی که پست را قطع میکند و ببار از کونست را  
بیزبانه یعنی بد و دینه آن شتر است چنانکه در مسی است  
و آن جبر است که در سایر اشیاء بنوعی که پست یا کونست را پاره  
نماید و بسپرده نازک که متصل با استخوان است برسد و دینه آن استخوان  
شتر است پنجم موضوع است و آن جبر است که در سایر اشیاء واقع  
بنوعی که با استخوان برسد و شیب آن استخوان نمایان بنوعی و دینه آن  
پنج شتر است ششم ملاحظه است و آن جبر است که  
در مرد بدن واقع بنوعی که استخوان را بشکند و دینه آن ده  
شتر است هفتم منقله است و آن جبر است که در  
یار و که استخوان از اجزای بجای دیگر میرود و دینه آن پانزده  
شتر است و بعضی است شتر فاعل شده اند هشتم ملاحظه است  
و آن جبر است که برسد و دینه آن شتر است  
شتر است و بعضی است دینه قتل شده اند و مثل این است  
چنانکه که حقوق برسد از آنکه که باید و باید دانست که در این مقام  
چند مسئله است اول آنست که هرگاه در بینی اتفاق بیفتد



که در هر طرف از سوراخ بگذرد و بسته نشود دیده آن بقدر ثلث  
دیده تمام بعینه است و اگر بسته نشود پس دیده آن بقدر خمی دیده است  
و اگر یک طرف بعین سوراخ بگذرد پس دیده آن عشر دیده بعینه است  
مطلقا در صورتیکه اصلاح بشود و الا سدی دیده لازم است  
چنانکه از مشهور مذکور است و در وقت اشتقاق هرگاه که هر دو لب  
کسی را به کند بچینی که دندان آنکس نمایان بشود و بهم نیاید  
لازم است که بقدر ثلث دیده هر دو لب است به مدعا المشهوره  
و اگر بهم نیاید پس خمی دیده هر لب لازم است عا المشهوره و چینی  
اگر یک لب واقع بگذرد و بهم نیاید ثلث دیده آن لب لازم است  
و اگر بهم نیاید خمی دیده آن لازم است عا المشهوره و بعضی از روایات  
دلالت میکنند که اگر لب زیر باشد و بهم نیاید سیصد و سی  
منقار شرع و ثلث منقار شرع لازم است و معصوم کردن در  
بعضی از صورتها و او را است چشم اشتقاق جمع گفته اند که هر  
شخصی بجز یا بتر یا مانند اینها نمی شود و بجز بزرگه که در  
بگذرد

بگذرد باید صد منقار شرع طلبید به مدعا چنانچه در حدیث معتبر مذکور است  
و در بعضی از اینها مذکور است که اگر آن جراحت در کف واقع بشود  
فانگنند صد منقار شرع نیست به مدعا و اگر در قدم واقع بشود و بهم نیاید  
صد است منقار شرع باید به مدعا اگر در رو و واقع بشود و بچینی  
که این دیده نشود پس دیده آن صد منقار شرع طلب است و هرگاه مدعا  
بگنند و ایستام بیاید و لیکن اثر آن که به دست ز شیخ صورت  
باشد باقی باقی دیده آن چینی صد منقار شرع طلب است و اگر در هر دو  
سمت رو باشد صد منقار شرع طلب است و اگر یکسان بتر نشود  
بگذرد و بهم برسد پس دیده آن صد و چینی صد منقار شرع است و معصوم  
اشتم هرگاه که شخص سیصد یا مانند آن بر روی کسی بزرگه بچینی  
که در آن کسی رخ بشود لازم است که صد منقار شرع طلبید  
و اگر زود بشود صد منقار شرع لازم است و اگر سیصد و چینی  
جمعی گفته اند که صد منقار شرع طلب لازم است و بعضی از این  
صورت بزرگه صد منقار شرع طلاق بل شده اند و این باصل

اوقفت و لیکن اولست و فوقیت ظاهر گویا با زمانه از برای  
 مذکور در روز اول نشد و در بعضی حکایت شده است که گفته اند که اگر  
 زائل شود در آن لازم است همچنین اگر آن اثر برود و درین واقع  
 بشود باید دانست که هرگاه اثر مذکور در این غیر از روز واقع شود و در آن  
 نصف مقدار مذکور است بجز کفایت که حکم حکم و صحت و این  
 ظاهر این صحت است همچنین استند هر عضو که از این اودیه معنی است  
 پس اگر آن عضو بود و در این وقت شل شدن آن بشود و در وقت  
 آن دیر لازم است که اگر بعد از آن قطع نماید بکشد آن دیر لازم  
 هشتم استند در این جرات در روز و در این استند و لیکن اگر در سایر  
 اجزاء نیز واقع شود و در آن استند باید بود و در بعضی دیر آنها  
 در این اجزاء کمترین مقدار کی دیر اصل آن اجزاء از دیر که آن دیر قبل  
 بود بر این استند مقدار نصف دیر جرات است و همچنین دیر جرات است  
 و خفیه استند و دیر جرات که در من دیر جرات است و دیر جرات است و در  
 در این استند مقدار دیر جرات است و همچنین سایر اعضا و در این استند

تفصیل مذکور شد

تفصیل مذکور شد هفتم استند دیرین مرد و در این مرد  
 پیش از این استند دیر تمام و بعد از آن استند از مقدار استند  
 از تمام دیرین مقدار نصف دیر مرد خواهد بود و در وقت مرد  
 دیر تمام است و در وقت زن نصف آن است و همچنین بریدن  
 جود است مرد و زن و مانند اینها که در آن دیر بقدر دیر وقت است  
 چنانکه ذکر شد است و دیر یک است مرد و بقدر نصف دیر وقت مرد است  
 پس دیر یک است زن بقدر نصف دیر زن است و همچنین سایر  
 اعضا و دیر بنده قیمت آن بنده است بنا بر یک دیر از دیر مقدار  
 از دیر و در مکنه و الله برکت آن بود و دیر از او است و دیر نیز  
 نیز قیمت است بجهت یک مقدار دیر از او است و در مکنه و الله بر  
 کشتن آن بود و دیر از او است هشتم استند هرگاه کسی را  
 بکشد او و او را نشد استند باید باشد پس او را استند که قصصی  
 بکند و دیر اخذ نماید فضل و هم در این دیر استند که در  
 شکم هر بنده و بسبب این استند با در این استند و در این استند

بجزند مطلب است مطلب اول در بیان ویه عمل است که از  
مسئله باشد بدو که دریه عملیکه از مسأله باشد در وقت خلقت  
آن تمام باشد و لیکن روح بر آن دیده نشود و مثقال شرعی  
طلابت خواه پس بر بند و خواه و خیر چنانکه مذکور است بر وجه طلاق  
و در حدیث معتبر و معلول آن است که از برای لطفه بیت منفی  
شرط است و از برای علقه جهل منفی است و از برای منفی  
منفی است و از برای عملیکه استخوان آن شده است مثلاً  
مثقال است از برای عملیکه روح بر آن دیده باشد از مثقال  
شرط است که پس بر بند باشد مثقال است که در خیر باشد چنانکه  
مشهور و منصوص است و نیز چنین است و بعضی از برای عمل پس از  
دیده روح و بعد از دیده روح و بعد از دیده تمام اعضا نیز بقدر  
تمام دیده قتل قائل شده اند چنانکه بعضی از برای مطلق حمل بقدر  
لطف عشر دیده قتل قائل شده اند و لیکن قول اول قوی است  
مطلب دوم در بیان عملیکه از ذمی باشد بدانکه اگر حاصل از ذمی چون

یا هو و نصار و مطیق

یا هو و نصار و مطیق یا این باشد پس آن بمقدار عشر دیده ماکر است  
و معبر اول است مطلب سیم در بیان دیده عمل است که مملوک باشد بدانکه  
اگر مملوک مملوک باشد دیده آن بقدر عشر دیده ماکر است که مملوک است  
خواه پس بر بند و خواه و خیر و بعضی گفته اند که اگر پس بر بند دیده و بقدر عشر  
قیمت بدو است و اگر دختر باشد دیده او بقدر عشر قیمت ماکر است  
و باید دانست که در قتل حرامیست از دیده روح گفته اند لازم نیست  
مطلب چهارم در بیان حکم قتل زن حامله است بدانکه اگر زن حامله را  
بکشند و بان بکشد او نیز میزد باید دید آن زن زنده بود و دیده حاصل از نیز  
باید بدید و اگر آن عمل پس بر بند دیده عملیکه پس بر بند باید بدید و اگر دختر باشد  
دیده عملیکه دختر بدید باید بدید و اگر مشتمه باشد باید لطف دیده و لطف  
دیده دختر را بدید و بعضی گفته اند که در این صورت بقدره نفسی است و دختر  
باید که مطلب پنجم در بیان حکم نفسی است که دیده عملی بر او  
لازم است بدانکه اگر زن حامله یا خنثی را خنثی یا دیده عمل سقط شود

باید دید آن محل را بدید بر در نه و صفا و صحت ندارد و اگر کسی بپند  
عز او آن محل سقط بشود لازم است که آن غیر دیده را بدید مطلق  
در بی حکم از بیستی است که بر حمل وارد میشود بمانند که از بیستی نفقه  
یا جراحی در عضو حاصل شود دیده آن نسبت به اصل آن محل است  
چنانکه در دیده قتل آن دو قطع اعضا و جراحت در آن مذکور شد  
مطلب هفتم در بی حکم بیرون ریختن آب منی است پیش از  
استقرار در رحم بدانند که آن شخص بر سرش و بغیر او در بختی که  
بان بطن بیرون بریزد باید در شفا شرع طلبید هر چه  
بخت رفو در حال حیض معیت با زن از رفو بدون اذن و لطفه  
بیرون بریزد بر آن خلاف است بعضی گفته اند که در این صورت  
نیز لازم است که آن شوهر در شفا شرع طلبید و بعضی گفته اند  
که مستحب است و چنانچه بر قول اول نقل اجماع شده است احتیاط  
اینست که هر چه ممکن تحصیل رضای او با بله حکم نماید البته العام  
بالحکم مطلب هشتم در بیادیه چیز است که در حکم حمل است و آن  
عبارت است

عبارت است از میت بدانکه هرگاه که سر میت از او برید و لازم است  
که در شفا شرع طلبید بدینا بر مشهور منصوص و بعضی گفته اند که بقدر  
دیده قتل باید به هر دو یکی از اعضا دیگر را قطع بکنند بطریق نسبت  
دیده اعضا زنده تمام دیوار در این صورت نیز باید نسبت داد و چند  
دیده نمود و همچنین است حکم جراحات و بیک میت و لیکن این دیده و  
بنابر مشهور بلکه منصوص در ذمه او نیست بلکه باید او را در راه خدا  
از جانب و خرج چنانکه مذکور در حدیث است و مقتضای آن حدیث  
نظر بجز آن است که اگر در وجه خطا باشد نسبت به سر میت جراحی  
اتفاق افتد چیز بر آن سر میت مگر آنکه باید گفته افکار روزه را  
بدید و بعضی گفته اند که این دیده را باید از جمله بیت المال قرار داد  
و اول قوی است خصوصاً در اداء دیون میت و هرگاه که از علمای  
مالیست که سر میت ذمی چون اینوه و نصار واقع بشود پس آن  
اشعار است و مقتضای اصل اینست که چیزی واجب نباشد  
و اول اینست که عثر دیده و غیره با صفا بدید و در آن میت بنده باشد

عشر قیمت اور اجیت طلبہ ہوا انہما ہم بالہکام فصل یازدهم  
در حکم اذیت بر حیوان است و در این فصل نیز چند مطلب است  
مطلب اول است اگر گاو حیوانی از مال کسی دیگر باشد و ماکول  
الذبح باشد و تلف نماید فرسخ کردن بر وجه شرع بدون اذن  
صاحب آن باید از غنم برآید باین طریق کہ آن حیوان از زند و من  
بکنند و قیمت بکنند و کشتہ از این قیمت کنند و تفاوت  
میان قیمت را بھب آن حیوان رد نمایند و بعضی گفته اند  
کہ صاحب حیوان می تواند آن حیوان را تلف کنند و رد نماید  
و مطالبہ قیمت بر او تلف نماید و صحیح است کہ نمیتواند بلکہ  
اگر عفو کند پیش از مطالبہ یا یہ تفاوت و میان قیمت  
کہ مذکور شد تلف بر چیز دیگر نہ آید و هر گاه بغیر فرسخ شرعی  
تلف نماید لازم است کہ قیمت روز تلف کردن را بدهد و لیکن  
باید بقدر قیمت اجزائی کہ تلف در آنها از روز شرعاً جاریست  
چون پیشم پرومانند آنها را از قیمت مجموع نمایند مطلب دوم

الشدک

الشدک اگر کسی بعضی از اجزاء حیوان ماکول الذبح را قطع کند یا سبب  
جراحی بان برسد باید یا یہ تفاوت و میان قیمت صحیح و عیب را  
بھب آن حیوان رد نماید اگر آن حیوان بان جرحات حیوان مستقر  
داشته باشد و در شرف مردن نباشد و آنگاه باید قیمت آن را بر وجه مذکور  
بدهد مطلب سیم الشدک اگر کسی تلف بکند بزنج حیوان کہ کسی کہ  
حرام گوشت باشد و قابل ذبح کردن باشد بجنس شیخ چون شتر و مانند  
او باید از شرک آن را بر وجه مذکور بدهد و بچینی در صورت قطع کردن  
اعضای آن جرحات رسانیدن بان و یا شکستن استخوان یا استخوان  
حیوان آن لازم است کہ بر وجه مذکور از شرک بدهد و هر گاه بدون ذبح شرعی  
آن حیوان را تلف نماید باید قیمت آن را بھب آن بدهد بر وجه مذکور  
مطلب چهارم الشدک اگر کسی تلف بکند حیوانی کہ حرام  
گوشت باشد و قابل ذبح شرعی نباشد چون سگ و خوک پس در آن  
مقتضی است و آن این است کہ اگر آن حیوان سگ شکار باشد  
مشهور و این است باید چهل درم بدهد کہ در ہم عبارت است  
از دوازده نخ و نیم و یک عشر و خفوا از نقره و در بعضی از حدیث

و در شوهت که باید قیمت آن را به همد و اول اقوی است بلکم  
ظاهر اخذ نیست مگر در اینکه بعضی مخصوصی گفته اند که شکار  
سلوک و سلوک فریز از فرایین است و اگر آن حیوان کسی باشد  
که پاسبان گویند بماند پس بعضی گفته اند که لازم است که یک گویند  
به همد و بعضی گفته اند که نیست در ام باید و به همد و بعضی گفته اند  
که چیزیست میان این دو امر و بعضی گفته اند که قیمت آن را باید به همد  
و قول چهارم قویست و همچنین است حکم که پاسبان زراعت  
بماند پس مشهور است که لازم است که یک قیفیر کند به همد و  
قیفر عبارت است از هفت خرمن برتر و سه سیر برتر و دو جاز  
مشغال صیرف که چنانکه از صحیح مستفاد میشود و در بعضی از جهات  
دارد شده است که بجز بیاید به همد و جریب بعضی موافق  
قیفر نمیندند و بعضی برابر چهار قیفیر دانسته اند و از بعضی  
حکایت شده است که از بر آن تلف کردن سک زراعت نیست  
در ام قی گفته اند و بنا گذارشی بر اقل که قدر متیقن است  
متعین است و زاید او طاعت و باید دانست که در عین سکای  
مذکوره

مذکوره غرامت نیست بر تلف کننده آنها و بر این عمل شده است  
حدیثی که دلالت میکند از برابر گشتی بعضی از آنها یکیز بنفشک  
یا یک قیفیر خاک باید و او مطلب چشم است که اگر تلف  
کنند خاک را و ضرر و مشکلات را که در قی میباشد باید بقدر  
قیمت او که در نزد این از برابر آن خاک است بصاحب آن خاک  
به همد و اگر یکی از اعضا او را قطع کند یا جراحتی بود بر ساقش  
که بالتقوی است میان قیمت صحیح و معیوب بصاحب او به همد و لیکن  
در جمیع صور شرایط غرامت کشیدن که آن در قی اشکار  
کنند نگاه داشته و خوردن آن خاک را و خوردن شیر او را زیرا  
که اگر اشکار کند حکم کافر و بارادار از بر جان و مال او  
و در این صورت اجترای نیست مطلب ششم اینست که اگر  
کسی در قی بجان استن بر نهد که باعث افکار منحل او شود  
پس مشهور است که لازم است قیمت عشر آن حیوان را  
به همد و بعضی گفته اند که باید آن حیوان را با حمل قیمت کرد

و بدون محل نیز قیمت کرد تفاوت میان قیمت را باید به مد  
وقول اول اقول است و الله اعلم فضل دو اذ در دنیا حکم فرست  
که حیوانات می رسند بدانکه هرگاه حیوان کسی ضرر نکند دیگر براند  
مثل اینکه گوشت زراعت کسی را بخورد و یا اینکه فاسد بکند بی  
در آن خلوت بعضی گفته اند که اگر در روز غرر بر صاحب  
آن حیوان ضایع نیست و بر او عزامتی نیست و اگر در شب ضرر  
برساند باید صاحب آن حیوان از عزامت برآید و بعضی گفته اند  
که هرگاه بیغ ضرر از تقریط صاحب آن حیوان از حی فظت و محقق  
نشد بنشیند آن صاحب ضایع است و لازم است که از عزامت بیرون  
بیاید خواه آن ضرر در روز اتفاق بیفتد و خواه در شب و اگر  
صاحب آن حیوان در حی فظت کردن آن حیوان تقریط کرده  
باشد مثل اینکه او را در محل حفظ آن برده باشد و آن حیوان  
بدون تقریط صاحب بیرون بیاید و ضرر بر آن صاحب آن  
حیوان ضایع نیست و بر او چیز نیست و قول اول اقول و اگر  
بلکه ظاهر ایست هرگاه متعارف این باشد که آن حیوان را در آن

زمان

زمان صاحب آن حی فظت کند مطلقاً عزامت نباشد و الله اعلم  
فضل سیزدهم در بیان کفایت وقت است و در این فصل بیان می کند که  
اقل آنست که اگر عمد کسی بر کشته و او را کشته با نیز طریق که باید  
مصلحت نمایند یا عفو بکنند یا مانند اینها باید علاوه بر عزامت در  
سه کفایت به هر که آن از او در آن یکشنبه است و هر ماه متولای روزی رفتن  
و شصت میکی طلوع و او آن است دوام آنه هرگاه که بر وجه خطای  
یا شبیه خطای کسی را بکشد باید علاوه بر عزامت در یک یا از سه کفایت  
بترتیب آمد با نیز طریق که قدرت داشته باشد بنده از او بکند  
و الا در ماه متولای روزی بخورد و اگر نتواند شصت میکی طلوع  
بدهد بنشیند آنکه در هر کفایت مخصوص است بصورتیکه قتل بر وجه مجازت  
باشد نه بر وجه سب شدن چنانکه شهید شانه در سالک گفته است  
که این مذمه صحت است و قول است و در مجازت و سب است  
نیت بعضی داده است چهارم آنست که شرط است که مقتول  
مسلم باشد خواه در بلاد اسلام باشد خواه در بلاد کفر باشد ولیکن

بدون ضرورت بخواند و خواه مرد باشد و خواه زن خواه بالغ و خواه نابالغ و خواه  
عقل باشد و خواه دیوانه و خواه آزاد باشد و خواه برده هر چند مملوک قاتل باشد  
و بعضی گفته اند که در صورتیکه مقتول بنده قاتل باشد کفاره  
لازم نیست و قول اقل قوی است و همچنین است حکم حلیه که روح  
بر او دمیده باشد و از اذیت عزیز سقط شده باشد بچشم آفتاب  
هرگاه که شخص مؤمن را بکشد بجان آنکه او کافر و ضریح است در  
لازم نیست و کفاره لازم است و بعضی گفته اند که در غیر لازم است  
بلکه بعضی در قتل اسیر نیز دیده و کفاره قاتل شده اند و باید دانست  
هرگاه جانی یک مؤمن را بکشد بر یک کفاره عینه بدهد  
چنانکه از اهل حق است هرگاه قاتل را بکشند بی در و جوب دادن  
کفاره از مال او اشکال است ولیکن بعضی اوقات اجماع کرده اند  
بر وجوب کفاره و الله اعلم و فصل چهارم در بیای قتل است که  
شرعی متحمل دین حفظ باید بشود و در این فصل چند مطلب است  
مطلب اول در تعیین عاقله است بدانکه قاتل غیر از عاقله و طائفه  
قاتل

قاتل که باعث منع قاتل میشوند از مرتکب شدن مثل علیکه  
از او صادر شده است یا بسبب محظوظ کردن او یا بفرست کردن  
و ملامت کردن او و یا بسبب انفعال قاتل که از ضرر رساندن  
بعشیره حاصل میشود و یا مانند اینها زیرا که این لفظ مشتق است  
از عقل که بمعنی جس و در تعیین آن اختلاف است و مشهور  
استند آنکه آنست که خویش قاتل میباشد از جانب  
مادر و پدر جمیعاً یا پدر تنها و اقا و اقربان مادر که از جانب مادر  
خویش دارند و از جانب پدر خویش ندارند پس اصل نیستند و  
الله عبارتند از برادرها و اولاد ایشان و هر چه نزول میکنند  
و عمویا و اولاد ایشان در مرتبه که باشد و جد یا هر چه پدر  
و جد جد و مانند اینها باشد و همچنین پدر قاتل و اولاد قاتل نیز  
از جمله عاقله میباشد بنا بر مشهور و اگر این طائفه و جمیع نداشتند  
پس قاتل عبود بود و او را از آزاد کرده اند از آنکه او بی عاقله است  
و اگر آزاد کنندند نداشتند بسبب بودن در اصل و مانند اینها



یک نفر خبر برده داشته باشد یعنی کسی باشد که با او هم آمده باشد  
که هر ضایقه یک یا از این کرده باشد دیگر از عهد و بر این  
صانع خبر برده بجا عقده بدین شد که صانع خبر برده نداشته باشد  
بجا عقده او می باشد و بعضی گفته اند که عقده از خون کس  
همستند که ارث میسرند از قتل نگاه کشته شود و در این پنج  
مذکور شد و در بعضی از کتب غیر خون کس ماکر تندی و زن و نوا  
و بعضی گفته اند که عقده از غیر خون کس اولاک است همستند که از برار  
از این دو قرآن بروجه معلومی اراده قرار داده شود چون بدرومانند او  
و اگر چنین کسی موجود نباشد خون کس ماکر و بر بر جمیع عقده می باشد  
و خون کس بدو مرد مقابل خون کس ماکر در این صورت باید بدینند و قول  
مشهور در اینها حق اقرار است و باید دانستند قاتل یا عقده شریک در درجه  
نخاسته بود و هم چنین زن و کودکی و دیوانه هر چند وارث باشند و هم  
چنینی اهل جهاد و اهل بلد که از جلد خون کس بدینند عقده مطلق  
در بیاد و می باشد که بر عقده لازم است که عقده از راه مدینه بماند  
که قتل بر وجه

که قتل بر وجه عمد باشد و وارث بدیهه مصاحبه نمایند آن  
دیه بر قاتل است نه بر عاقله و همچنین اگر قتل بر وجه بشیه  
بعد باشد دیه بر عاقله نیست و همچنین اگر قتل بر وجه خطا باشد  
و قاتل اقرار بان کرده باشد و بان اقرار قتل است بشو  
نه بدین و مانند آن دیه بر قاتل است نه بر عاقله و همچنین  
اگر قتل خطا ثابت نشود و مصاحبه نمایند اقرار بر دیه نیز  
بر عاقله چیز لازم نیست و همچنین اگر آن بخود جنایت و اوتی  
بر سرش بر عاقله او چیز نیست بلکه خون او مدست و همچنین اگر  
بنده کسی شخص را بر وجه خطا بکشد یا اوتی بر سرش که از برار  
انگاد در شریعت دیه مقرر باشد بر قاتل او لازم نیست و دیه او  
بلکه جایز است که آن بنده را بقدر دیه بکشد و اگر در جهالت  
کشت بدو دیه نیز که از اقا و عفو اولاد داشته باشد خلاف است  
بعضی گفته اند که بر قاتل او لازم است که دیه او را بدین اوطاف  
و همچنین اگر کسی حیوانات شخصی بکشد یا اوتی بر سرش

که در این لازم بود بر عقد چیزی لازم نیست و همچنین در عمل  
کلازمتی بر وقت اوست نه بر عقد هر چند که بعد از آن اجتناب  
مثلا پیش از بر خوردن اسلام آورده باشد دیگران که مانند آنند  
که در این صورت در بر اتمام لازم است پس دریه که بر عقد است  
دریه خطای محضی است که مانند بینه شرعی است که آن شهادت عدلین  
و مانند آن است ثابت شود و این در وقت است و در جرحی که آن را موقوفه  
میکونند چنانکه گذشت و همچنین سایر جرحی که بالاتر از این باشد  
چون زنا و منقله و غیر اینها که ذکر شده اند و اگر جرحی از موقوفه  
باشد پس از آن موقوفه است بعضی گفته اند که دریه آنها نیز بر عقد است  
و بعضی گفته اند که جرح است نه بر عقد و این اقوی است و موقوفه کردن  
مطلبت تمام در بیان کیفیت تقسیم کردن دریه است بر عقد که فزون  
نظور میباشد بدانکه در کیفیت تقسیم کردن دریه بر عقد هر قول است  
اول آنکه اگر عقدی غرض باشد باید در قیاس بر هر دو عقدی که غرض  
نباشد خواه متوسط باشد خواه فقیر و غنی قیاس باید بر هر دو قرار بخشد

(در صحیح)

در صحیح مذکور است عبارت است از نفقه که او بقدر یکسختی  
حتم است که آن مثل اینکه از فقیر که قدرت ندارد فقط  
میکند و از غنی متوسط بمقدار مقدورایش که از غنی میباشد  
و اگر زیاد بیاید بعضی از مراتب دیگر الزام میکند چنانکه اگر عاقله  
نداشته باشد یا اینکه عاقله فقیر و عاقله غنی باشد از او دریه زیاد  
یا از امام و یا از بیت المال اخذ می کنند علی الخصوص اختلاف  
و این قول او است و لیکن باید بنا بر قول اکثر اولیاء  
موقوفه با دو طبقات که نزدیکتر به جای خود از دیگر موقوفه باشد  
یا اینکه فکر نباشد باید از مرتبه پستتر اخذ نموده بدین منوال است  
تا آخر مراتب ارباب و بعد از این آزاد کننده و بعد از این مانند اینها  
و بعد از این از امام و بنا بر احتمال و قول فقه میان نزدیک و دور مرتبه  
چون عموم و لیس عموم مانند این است و قول اول اقوی است و باید  
دانست که زمان ادای این دریه سه مرتبه است چنانکه گذشت  
مطلب چهارم است که در عاقله فقیر و غنی

باید دید که از آن بر سر و در نه به همه حتی اینکه اگر آن وارث  
 نداشتند باشد دید که او از مال نام است و اگر خطا میکنند  
 پیش از آن بر عاقله پدر است و جمله و وارث برود پدر از این  
 دید که اشکال است و قول بارت برود در نهایت قوه است  
 بلکه هر منیت که بعد از حقه پدر بر عاقله چیز لازم بنام و  
 و مصاحبه کردن در مثل این صورت او است و عفو

کردن و ابراء نمودن حق مجتمعه بلکه مقطوع  
 بنظر بنویسند و اتمام نام با دعای او و اله الهی  
 غیبه و آله علیهم الصلوٰه والسلام من اول اجدادنا  
 الیوم البقاع قد تم الختم المذبح

بهدایه بنحوم الجور  
 العلم و السلام  
 عفت فی نوم الاسما  
 ۱۳۶۲





